

از بازداشتگاه تا بازداشتگاه

[گزارشی مستند از وجود بازداشتگاه های مخصوص، مخفی و مخوف امنیتی در ایران](#)

واحد انتشارات مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

اتحاد یا تمکین؟

شعار «استقلال آزادی جمهوری ایرانی» نشان آن است که بخش آگاه تر جنبش و بخشی که خواهان براندازی نظام اسلامی در کلیت آن است، از اصلاح طلبان و رهبری آقای موسوی در ایران و... فراتر رفته است و در واقع شعار سرنگونی را می‌دهد.

مارکس در «۱۸ برومر لوئی بناپارت» به نقل از هگل می‌نویسد: «تمام حوادث و شخصیت‌های بزرگ تاریخی-جهانی به اصطلاح دو بار ظهور می‌کنند» و سپس از خود می‌افزاید «ولی او فراموش کرد بیافزاید که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره.» به نظر می‌رسد که رخداد های اخیر ایران درستی حکم هگل و نکته‌ای را که مارکس به آن می‌افزاید بار دیگر به اثبات می‌رساند. «انقلاب» ۱۳۸۸ اصلاح طلبی به جای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، خامنه‌ای به جای شاه، موسوی به جای خمینی و... .

اگر در انقلاب ۵۷ شعار حفظ وحدت و همه با هم که خمینی مطرح کرد و با آن توانست صدای جریان‌های دیگر را خاموش کند و آنان را وادار به تمکین نماید برای انقلاب و مردم ایران یک تراژدی بود، تکرار این شعار و نماد رنگین آن، رنگ سبز، در جنبش کنونی یک کمدی مسخره است.

نسل انقلاب ۵۷ آن تراژدی را به طور مستقیم تجربه کرد و پیامدهای ناگوار و ویران کننده آن وحدت کلمه و همه باهم، سرنوشت انقلاب و زندگی آن نسل و دو نسل دیگر را به مدت سی سال رقم زد. تکرار آن تجربه تلخ و سرنوشت ساز اکنون و در این جنبش تنها می‌تواند یک کمدی مسخره باشد.

شگفت انگیز این است که پرچمداران، مروجان، پشتیبانان و دنباله روهای این شعار اغلب به همان نسل انقلاب که آن تراژدی را تجربه کرده است تعلق دارند.

دانسته است که هر اتحاد و وحدتی میان نیروها برای فعالیت مشترک حداقل، نیاز به دو طرف دارد که با دیالوگ و بحث و گفتگو با یک دیگر به توافقی در اهداف، اگر نه دراز مدت، دستکم کوتاه مدت و بلافاصله، تعیین شیوه‌های تحقق آن هدف‌ها، شعارها و خواست‌های مشترک و توافقی ضروری دیگر می‌رسند.

در جریان انقلاب ۵۷ میان نیروهای شرکت کننده در انقلاب برای رسیدن به وحدت و اتحاد میان آنان نه بحثی صورت گرفت و نه گفتگویی. اگر اشتباه نکنم پس از وقایع ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» به دست نیروهای اسلامی طرفدار خمینی، به طور یک جانبه و به بهانه‌ی ضرورت حفظ وحدت و همه با هم کزایی، بر جنبش و نیروهای دیگر تحمیل شد و نیروهای دیگر از ترس خوردن مهر نفاق افکن و تفرقه انداز بر خویش، لب فرو بستند، هم‌رنگ جماعت شدند و بدون هیچ گونه اعتراضی شعار استقلال آزادی جمهوری اسلامی سر دادند و آن را طوطی وار تکرار کردند و نتایج وحشتناک خطای تاریخی خود را نیز بر پوست و استخوان خویش لمس نمودند. و تنها زمانی از خواب غفلت بیدار شدند که دیگر دیر شده بود و خمینی توانست، به درستی، ادعا کند که خواست عموم مردم در انقلاب هر سه جزء شعار استقلال آزادی جمهوری اسلامی بود و حالا با پیروزی انقلاب درست نیست و نمی‌شود جِر زد و دبه درآورد و خواهان این شد که جمهوری اسلامی از آن شعار حذف شود و شد آن چه نمی‌بایست بشود. اکنون باز همان بازی دارد از جانب کسانی دیگر تکرار می‌شود. طرفه این که جار زنان این بازی تهوع آور کسانی هستند، مانند آقایان موسوی، گنجی، مخملباف و دوسنان‌شان، که عاملان اصلی در استقرار نظام خودکامه و فاسد جمهوری اسلامی بودند؛ یکی در نقش نخست وزیر، دیگری در نقش یکی از پایه گذاران و ایدئولوگ‌های سپاه پاسداران و آن دیگری در نقش مبلغ و مدیحه‌سرا. خمینی، پیر مرد ۷۵ ساله، هرگز نمی‌توانست بدون کمک بیدریغ و مخلصانه‌ی این عاملان، آن محیط و شرایط خفقان و وحشت را بلافاصله پس از ۲۲ بهمن بر ایران مسلط سازد تا در پناه آن، نظام خودکامه‌ی خود را مستقر سازد. در سراسر دهه‌ی نخست استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی که آن سرکوب‌های وحشیانه و کشتارهای بزرگ انجام گرفت، آقایان هنوز جزیی از نظام بودند و عاملان اجرای آن سیاست‌ها. آیا اکنون، در این مرحله که عمر این نظام ضد انسانی رو به پایان است خجالت آور نیست که کسانی که در استقرار آن نقشی اساسی ایفا کردند و در تداوم آن شریک و سهیم بودند و هستند و بیشتر از ترس

آینده و فرا رسیدن زمان حساب رسی‌ها و نه پشیمانی و شرمندگی از اعمال گذشته، فقط با جناح حاکم مخالفت می‌کنند و خواهان بازگشت به میثاق‌های انقلاب ۵۷؟؟ می‌باشند، مدعی رهبری مبارزات مردم برای رهایی از استبداد و خودکامگی شوند و برای آن خط و مشق بدهند و کسانی هم به دنبال آنان به راه افتند؟ آیا رخ دادن چنین فاجعه‌ای نشانی از رشد و آگاهی است؟ آیا گفتن «ما نمی‌دانستیم و به ما وعده‌های دیگری داده بودند» برای یکبار، آن هم نه در گذشته‌ای چندان دور، برای از اشتباه آموختن و تجربه اندوزی کافی نیست؟ مگر در میان ملتی ۷۰ میلیونی آدم قحطی است که باید باز به دنبال موسوی‌ها، گنجی‌ها، مخملباف‌ها و... به راه افتاد؟ بودند و هستند سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی که در انقلاب شرکت کردند و در آن حضور داشتند ولی نه فریب وعده‌های سر خرمن خمینی را خوردند، نه شعار «جمهوری اسلامی» دادند، نه به نام این نظام و به قانون اساسی آن رای دادند و در همان روزهای پس از ۲۲ بهمن ۵۷ گفتند و نوشتند که سرانجام محتوم نظامی مذهبی استبداد و خودکامگی است و با خشم و سرکوب همین آقایان روبرو شدند! اپوزیسیون خارج از نظام برای آن که بتواند نقش و وظیفه‌ی تاریخی خود را ایفا کند باید بند ناف خود را از اپوزیسیون درون نظام ببرد. نسل جوان در صحنه‌ی مبارزه در ایران با دادن شعار «استقلال آزادی جمهوری ایرانی» در برابر شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» نشان داد که به این آگاهی ضروری دست یافته است. و عکس‌العمل آقای موسوی، این دمکرات و آزادیخواه تازه از راه رسیده در برابر این شعار چه بود؟ فرمودند: جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر. ایشان هنوز پس از سی سال سلطه‌ی سرکوب و فساد نظام اسلامی رهای مردم ایران را در ادامه‌ی حیات آن می‌دانند. چیزی که قابل فهم است زیرا ایشان خود سال‌ها عامل و نخست وزیر آن نظام و عامل سرکوب‌ها و جنایت‌ها بودند. در زمان ریاست جمهوری همین آقای خامنه‌ای.

شعار «استقلال آزادی جمهوری ایرانی» نشان آن است که بخش آگاه‌تر جنبش و بخشی که خواهان براندازی نظام اسلامی در کلیت آن است، از اصلاح طلبان و رهبری آقای موسوی در ایران و... فراتر رفته است و در واقع شعار سرنگونی را می‌دهد.

باری. اکنون مدت زمانی نسبتاً دراز از حرکت‌های اولیه‌ی اعتراضی در ایران می‌گذرد. هنوز در خارج از کشور که امکانات آن وجود دارد، یک نشست یا کنفرانس عمومی در جایی تشکیل نشده است تا چنین رخداد بزرگ، مهم، تاریخی و سرنوشت‌سازی را که در ایران شاهد آن می‌باشیم به طور جمعی و با کمک یکدیگر تحلیل و بررسی کند، نتایج لازم را از آن تحلیل‌ها و بررسی‌ها به طور دستجمعی بگیرد و خط و برنامه و

استراتژی‌ای را برای کمک به مبارزان درون کشور و مبارزات خود در خارج از کشور اتخاذ کند و در حد توانایی و امکانات خود در صدد جبران کمبودهای جنبش در ایران برآید.

بر عکس، آن چه انجام گرفته این است که عده‌ای، سازمان یافته، بر «موج سبز» سوار شده‌اند و می‌خواهند باز با شلاق و باتوم حفظ وحدت و اتحاد، سیاست محافظا کارانه و گرایش خود را به اصلاح طلبان، بر دیگران تحمیل کنند. هر هفته در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا، در اتاق‌های در بسته و بدون این که به جلسات آنان برای دیگران امکان حضور و ابراز نظر باشد، به گونه‌ای غیر دمکراتیک قرار تظاهرات می‌گذارند و به دیگران فقط حق شرکت در این تظاهرات را می‌دهند و به جز دادن شعارهای خود هر صدای دیگری را خفه می‌کنند. تردیدی نیست که گذاشتن تظاهرات عمل بسیار خوبی است. به این کار هیچ ایرادی وارد نیست. بلکه ایراد به روش غیر دمکراتیکی است که به طور خصوصی و به دور از انظار چنین تصمیماتی را می‌گیرد. اینان باید بدانند که اگر مردم در این گردهمایی‌ها حضور پیدا می‌کنند نه به خاطر آنان بلکه فقط و فقط به خاطر ابراز احساس همبستگی‌شان با مردم در ایران است. دفاع از جنبش مردم به معنای طرفداری از شخص معینی نیست.

با تمام احترام و ارزشی که باید برای هر اقدام و فعالیتی که در خارج از کشور در ابراز همبستگی با جنبش و مبارزان در ایران انجام می‌گیرد قایل بود و از کسانی که مبتکر آن‌ها می‌باشند سپاس‌گزاری و قدردانی کرد، ولی در عین حال نمی‌توان و نباید این حقیقت را انکار کرد که تا کنون از این همه تظاهرات، اعتصاب‌ها، اعلامیه‌ها و اعتراضات فردی و جمعی، نتیجه‌ای عملی، محسوس و موثر در پشتیبانی از جنبش در ایران بدست نیامده است. برغم تمام این اقدامات، پس از نزدیک به دو ماه که از نخستین اعتراضات پس از انتخابات می‌گذرد، دورانی که در آن افکار عمومی جهان کاملاً متوجه وقایع ایران بود و باصطلاح تنور احساسات، همبستگی و پشتیبانی با مردم ایران گرم بود و میشد کارها کرد، با تمام تظاهرات، اعتصاب‌ها و... آنان که میدان دار این کارها بودند نتوانستند موفق شوند تا از طرف نهادها و سازمان‌های بین‌المللی حتی یک هیات یا فردی به ایران روانه شود تا از زندان‌ها بازدید کند، در دادگاه نمایشی بازداشت‌شدگان شرکت نماید، با خانواده‌های قربانی‌های کودتا ملاقات کند و... چرا این طور نشد و نخواهد شد.

دلیل آن این است که تظاهرات هفتگی یا موردی که در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا برگزار می‌شود و کم کم دارد به صورت مراسم تکراری (happening) درمی‌آید و به نظر می‌رسد که بسیاری بیشتر برای تسکین و زردان‌های معذب یا رفع تنهایی و... در آن‌ها شرکت می‌کنند،

هدفمند نیست و این جویبارهای باریک با هم پیوند پیدا نمی‌کنند تا به جریان متشکل نیرومندی تبدیل شوند که احزاب، دولت‌ها، شخصیت‌ها و مجامع بین‌المللی آن را جدی بگیرند و نتوانند هنگامی که در برابر مطالبات افراد یا گروه‌های کوچک و پراکنده‌ی این شهر و آن شهر قرار می‌گیرند به بهانه‌های واہی و پوچ و دادن وعده‌های سرخرمن آنان را از سر خود بازکنند.

آن چه در خارج از کشور برای پشتیبانی عملی و موثر از مبارزه و مبارزان در ایران به آن نیاز است یک تشکیلات سراسری از جمهوریخواهان دمکرات، آزادیخواه و خواهان جدایی دین از دولت است تا بتوان نیروی متشکل و سازمان یافته‌ی این جمع کثیر را در پشتیبانی و همبستگی از جنبش در ایران به طور هدفمند و از روی برنامه و خط و مشی روشن که توسط خود این جمع تعیین می‌شود به کار اندازد و در برابر دولت‌ها، احزاب، شخصیت‌ها و نهادهای بین‌المللی به عنوان شخص واحد حقوقی ظاهر شود و مطالبات خود را مطرح سازد. آن چه مبارزان درون کشور از ایرانیان خارج از کشور انتظار دارند این نیست که در شهرهای مختلف به طور پراکنده هفته‌ای یکبار در نقطه‌ای از شهر گردهمایی داشته باشند، شعارهای قشنگ بدهند، آهنگ «یار دبستانی من» و ترانه‌ها و سرودهای مورد پسند و مناسب بخوانند بعد هم به دنبال کارشان بروند تا هفته‌ی بعد و هفته بعد و... بلکه آنان از ما پشتیبانی عملی و موثر می‌خواهند. پشت جبهه‌ای می‌خواهند که بتواند با استفاده از تمام ظرفیت‌های خارج از کشور و بسیج تمام نیروهای ممکن از طرق گوناگون به رژیم ایران فشار وارد آورد تا از فشار آن بر تظاهرکنندگان، فعالان و زندانیان کاسته شود. تا با فرستان هیات‌های بازرسی از جانب نهادهای بین‌المللی موضوع شکنجه در زندان‌ها و گرفتن اعترافات بررسی و روشن شود و به مسئله‌ای جهانی تبدیل شود.

برای آزادی زندانیان سیاسی به طور فعال و سازمان یافته و به طور هدفمند و از روی برنامه فعالیت و مبارزه شود. در برابر رژیم مطالبات دمکراتیک مانند آزادی مطبوعات، آزادی تظاهرات، آزادی تجمعات و مانند آن‌ها گذاشته شود. ممکن است گفته شود رژیم تن به هیچ یک از این خواست‌ها نخواهد داد. ممکن است چنین باشد و احتمال آن هم کم نیست. ولی مقاومت رژیم در برابر این مطالبات تازه مسایل دیگر و خواست‌های دیگری را در دستور کار مبارزه قرار می‌دهد. اگر ما روی احزاب و دولت‌ها و شخصیت‌های موثر اجتماعی، فرهنگی و هنری برای پشتیبانی از مبارزه‌ی مردم ایران برای آزادی و دمکراسی و تحقق مطالبات دمکراتیک آنان فشار آوریم و آنان را با رژیم ایران از طریق طرح این مطالبات درگیر سازیم در صورت امتناع رژیم ایران

از تن دادن به آنها دستکم شرایط تا اندازه‌ی زیادی برای وارد آوردن فشارهای سیاسی از قبیل فراخواندن سفر ا از ایران و اخراج سفرای ایران، ممانعت از ورود مقامات ایرانی به کشورها، تهدید به اخراج ایران از کمیسیون‌های سازمان ملل و اقدامات مشابه پیدا خواهد شد. در مبارزات اجتماعی و سیاسی آن چه به حساب می‌آید نیروست. به مطالبات دمکراتیک و حقوق‌طلبانه تا زمانی که نیرو پشت آن نباشد کسی وقعی نمی‌گذارد. از یک گوش می‌آید و از گوش دیگر می‌رود.

در دهه‌های گذشته در خارج از کشور اقلیتی از ایرانیان هیچ گاه دست از فعالیت و مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و برای آزادی، دمکراسی و استقرار نظامی مردمسالار که در آن دین و دولت از هم جدا باشند، غفلت نکردند و البته همواره این افتخار برای آنان باقی خواهد بود که در سیاه‌ترین روزهای عمر منحوس این نظام ضد مردمی آنان پرچم مبارزه را به زمین نگذاشتند و به مبارزه با رژیم جهل و فساد و فریب ادامه دادند. ولی درصد بسیار کمی از ایرانیان خارج در فعالیت‌های عملی آنان از قبیل برگزاری نشست‌ها، تظاهرات اعتراضی و اقدامات دیگر شرکت می‌کردند. ممکن است گفته شود دلیل عدم شرکت آنان این بود که این اقدامات بدست سازمان‌های سیاسی ترتیب داده می‌شد و آنان رغبتی به شرکت در آن نداشتند. ولی اکثریت عظیمی از سازمان‌ها، کمیته‌ها و گروه‌ها را تشکلهای غیر سیاسی تشکیل می‌دانند. پس دلیل آن سیاسی بودن تشکلهای نبود. بلکه این بود که آنان نیروی ناچیزی بودند. حتا زمانی که در ایران حوادثی مانند ۱۸ تیر و یورش وحشیانه‌ی مزدوران رژیم به دانشگاه و دانشجویان صورت گرفت عکس‌العمل‌ها باز از سوی آن اقلیت همیشه در صحنه بود. اما تاثیر آن در سطح جهانی ناچیز بود. ولی زمانی که در اعتراض به انتخابات نیروهای میلیونی به خیابان‌ها ریختند در خارج از کشور نیز ایرانیان به صورت وسیع و گسترده فعال شدند.

اگر می‌خواهیم در خارج از کشور دولت‌ها، احزاب، نهادهای ملی و بین‌المللی، شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی، ما ایرانیان را به حساب آورند و جدی بگیرند و در پاسخ به تقاضاها و مطالبات ما در پشتیبانی از جنبش و مردم ایران اقدامات موثر و جدی بنمایند باید نیرو شویم و نیروی ما در تشکل ماست.

می‌گویند در خارج از کشور نزدیک به پنج میلیون ایرانی ساکن است. حتا اگر در صد کوچکی از جمهوریخواهان آزادیخواه، دمکرات و لائیک که اکثریت عظیمی را از این تعداد تشکیل می‌دهند در تشکلی دمکراتیک و سراسری متشکل شوند، نیروی بزرگ و موثری بوجود خواهد آمد که پشت جبهه‌ای محکم و موثر برای مبارزان در داخل کشور و مانع بزرگی در برابر فشار، سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار به دست حاکمان ظالم و

نقش سایکوپات‌ها در سلطه‌ی استبداد دینی

نقش سایکوپات‌ها در سلطه استبداد دینی مقاله تحقیقی از شکوفه تقی است که در آن به آسیب‌شناسی شخصیت شکنجه‌گر در یک حکومت استبدادی مذهبی می‌پردازد تا نشان دهد در پشت شکنجه و آزار یک شکنجه‌گر، ولو اینکه خود را در لباس دین بپوشاند، یک انحراف شدید جنسی و میل به ویران‌سازی نهفته است که این انحراف را در شیوه گفتار، برخورد و تاکید او به روی مسایل به خوبی قابل تشخیص است.

لویی ماسینیون می‌گوید حلاج پس از آنکه به کیفری ترهیبی محکوم شد، وزیر دستور داد ریش او را بتراشند و شمشیر را از پهنا بر او بزنند، زنده زنده او و خادمش را بر کنار شرقی رود دجله و سپس بر ساحل غربی آن در روز آدینه و شنبه به چوب شکنجه میخکوب کنند. آن دو زندانی از بامداد تا شامگاه با جامه‌ی زرد "جبه عودیه" که بسیار مضحک بود و مخصوص یهودیان، در معرض تماشای عموم ماندند. پس از آن حلاج را به زندان بردند و از پشت گردن تا پایش را با سیزده زنجیر بستند. هشت سال او را در زندان نگه داشتند و نتوانستند از محبوبیت او در نزد مردم بکاهند. معجزات حلاج مانند مرده زنده کردن در دهان عام و خاص افتاده بود و بیش از پیش بر ارادت مردم می‌افزود. برای معاندین کینه‌توز او از صوفی و مفتی گرفته تا فقیه و متکلم - همان‌ها که آرزویشان داشتن مریدان بسیار بود و علیرغم تلاش بسیار کسی باورشان نمی‌کرد - حلاج خطری بزرگ برای حیات دینی‌شان شد. با ضعف شدید دولت عباسی در زمان خلیفه‌ی سیزدهم و وسعت اختلافات میان مذاهب و فرق بناگهان برای تحکیم بخشیدن به حکومت، سران بر آن شدند که حلاج را دوباره محاکمه کنند. وظیفه‌ی بازپرسی حلاج را حامد وزیر که پیر، شتاب‌زده، درنده‌خو و تازه به دوران رسیده بود بعهده گرفت. او نخست با کمک کلیه‌ی بزرگان دین حلاج را به جادوگری و زندقه‌سپس با اتهام انال‌الحق به مرگ محکوم کرد.

روز اجرای حکم، دژخیمان در معیت رئیس شهربانی وقت، حلاج را به

روایتی روی فضای گشاده‌ی پلی که بر دجله زده شده بود بردند و در برابر چشمان جمعیتی عظیم بر او پانصد تازیانه زدند. پس از آن دژخیم یک دستش را قطع کرد، بعد دست دیگرش را، سپس پایش را و سپس پای دیگرش را. وقتی از کار مثله کردن او چنین فارغ شدند سرش را جدا کردند و پیکرش را در بوریایی نهاده سوزاندند و خاکسترش را به روی دجله پاشیدند. سرش را در بغداد دو روز در معرض تماشا گذاشتند و پس از آن به خراسان بردند و از بخشی به بخشی گرداندند، تا به مریدان بی‌شمار او نشان دهند. پس از آن کتابفروشان را قسم دادند که آثار حلاج را نه بفروشند و نه بخرند. (مصائب حلاج ۱۳۸۳)

حکم کیفر حلاج که خلیفه المقتدر بالله پس از فتوای فقهاء امضاء کرده بود، از نص معروف دو آیه‌ی قرآن ملهم شده بود که تا امروز معتبر است: «و همانا پاداش آنان که با خدا و رسولش بستیزند و راه تباهکاری در زمین بپویند آن است که به سختی کشته شوند یا به دار آویخته شوند، یا به سختی بریده شود دست‌ها و پای‌های ایشان از برابر یکدیگر، یا رانده شوند از زمین. برای ایشان است خواری در دنیا و ایشان راست در آخرت عذابی سنگین» (مائده ۳۳) و «زود باشد بدانید همانا سخت ببرم دست‌ها و پای‌های شما را از برابر و هرآینه به دارتان بکشم همگی» (شعراء ۵۰). اما اعتراف گرفتن شرط به کیفر رساندن است.

امروز بعد از حدود هزار و دویست سال هنوز به نام مصلحت مردم را تازیانه می‌زنند، به نام اسلام پاره پاره می‌کنند، به نام خدا با میله آهنی بر فرقشان می‌کوبند، به نام مقدسات دینی به آنها تجاوز جنسی می‌کنند، گاهی هم اینهمه را یک جا انجام می‌دهند تا از ایشان اعتراف بگیرند که قصد جاسوسی یا برانداختن «حکومت خدا» را داشته‌اند، سپس آنها را در گوشه‌ی زندان رها می‌کنند تا بمیرند. چرا چنین می‌کنند؟ چه کسانی می‌توانند آنطور بی‌رحمانه بزنند که فرد زیر شکنجه بمیرد؟ آیا از هرکسی چنین رفتار ویرانسازی بر می‌آید یا فرد باید ساختار روانی خاصی داشته باشد؟ مذهب چه نقشی در باز گذاشتن دست چنین افرادی دارد؟

امروزه جزو اطلاعات همگانی است که وقت مواجهه با خطر، غدد فوق کلیوی هورمون‌های آدرنالین و نورآدرنالین را ترشح می‌کنند که سبب بروز احساس خشم و ترس می‌شوند. اما اگر نوار مغزی کسی را که شدیداً دچار ترس شده، با کسی که دچار خشم شده در کنار هم گذاشته شود نمی‌توان فهمید کدام به فرد ترسیده و کدام به خشمگین تعلق دارد (کارول تاوریس روانشناسی خشم). این دو عاطفه که تأثیری فراوانی

به روی یکدیگر داشته و به آسانی به هم بدل می‌شوند، در حیوان معمولاً روندی طبیعی را در مسیر حفظ حیات طی می‌کنند و بنا به گفته‌ی اریک فروم، فاقد پی‌آمد ویران‌ساز برای محیط طبیعی هستند (پرخاشجویی و ویران‌سازی ۱۳۶۱). اما در پاره‌ای انسان‌ها که به طور اخص به بیماری روانی سایکوپاتی دچار هستند- بستگی به درجات آن دارد- می‌تواند احساس ترس و خشم منجر به سببعیتی شود که در بسیاری موارد ویران‌سازی‌های بزرگ و جبران ناپذیر به دنبال داشته باشد.

سایکوپات انسان درنده‌خویی است که به دلیل آسیب دیدگی شدید روانی که گاهی با آن متولد می‌شود مرگ اندیشی و ویرانگری شیوه‌ی غالب برخورد او با جهان است، تمایل شدیدی به خود خداینداری دارد از این رو در جنگ‌ها و رقابت‌های جنسی، سیاسی و مذهبی خود، یعنی هر عاملی که قدرت مطلقه‌ی او را به خطر بیندازد، می‌تواند کینه‌توزانه و فارغ از هر احساس دلسوزی نه تنها حریفان و رقیبان جدی خود را، بلکه بی‌آزارترین منتقدانش را هم، چنان از میان بردارد که در باور نگنجد. محاکمه، شکنجه و قتل بسیاری از بزرگان سیاست و ادب، قهرمانان مذهبی، اجتماعی، کشتار ملت‌ها یا قتل کودکان بیگناه و زنان جوان اغلب به دست این افراد که گاه در مقام رئیس یک کشور، گاه مجری قانون و گاه یک جنایتکار روزمره ظاهر می‌شوند صورت می‌گیرد. این افراد به دلیل ترس سرکوفته‌ای که در خود دارند و برای گریز از احساس حقارت و ضعف مفرط، در بسیاری موارد به پرورش تنش‌ها می‌پردازند، تا بتوانند با ارباب و آزار دیگران احساس قدرت کنند. این افراد گاهی در جنایت‌هایشان به قربانیان نشان تجاوز جنسی می‌کنند و گاهی نمی‌کنند اما آنچه در عملکرد همه‌ی آنها مشترک است ارتکاب جنایت با انگیزه‌ی جنسی است. میل جنسی در این افراد صورتی منحرف شده و بسیار جنایتکارانه دارد. اینها که گاه می‌توانند جنایات و تمایلات ددمنشانه‌ی خود را از چشم دیگران پنهان کنند و مدت‌ها در خفا بسر ببرند، وقتی دستشان کاملاً رو می‌شود که جنایتشان صورت کاملاً عریان جنسی پیدا می‌کند. بطوری که نه می‌توانند آنرا پنهان کنند و نه توجیه.

یکی از این نمونه‌ها ماجرای قتل‌های محفلی کرمان در اوایل دهه‌ی هشتاد است دیگری موضوع تجاوز و آزارهای جنسی در زندان‌ها بخصوص کهریزک که امروز از سوی شکنجه‌شدگان و مقامات رسمی حکومت مطرح شده است و نشان می‌دهد که هیچ قصد اخلاقی و دینی در شکنجه‌ها نبوده مگر آزار سبعمانه‌ی جنسی.

این ثابت شده است که پشت غالب جنایات یک صبغی جنسی منحرف نهفته

است. اما در مورد سایکوپات‌ها این انحراف جنسی و بروز آن در سببعیتی که فرد اعمال می‌کند به اوج خود می‌رسد. این افراد را از رفتارها و روابط و گفتارهایشان می‌توان به آسانی شناسایی کرد که در تک تک آنها میل منحرف شده‌ی جنسی که صورتی جنایتکارانه بخود گرفته نشان داده می‌شود. این را بوضوح در نگاه این افراد به جهان، به انسان و به پدیده‌ها هم می‌توان دید که همه از منظر همین تجاوز جنسی است. این افراد قربانیان خود را ارباب می‌کنند و پس از تجاوز می‌کشند. در واقع مشاهده‌ی ترس قربانیان و زجری که می‌کشند به این افراد یک لذت ددمنشانه‌ی جنسی می‌دهد. اینها حتی در روابط عادی و روزمره‌ی زندگی بزرگترین مشغولیتشان کنترل روابط جنسی دیگران، مداخله در زندگی خصوصی مردم، درست کردن پرونده‌ی جنسی به قصد آزار رساندن و ارباب است. این افراد وقتی وابسته به حکومتی نیستند با دوربین و سایر طرق جاسوسی به اتاق خواب مردم راه پیدا می‌کنند بعد از وابستگی به یک دین یا حکومت به آن رنگ غیرت و دفاع از ناموس مردم می‌زنند، تا با آزادی بیشتری عمل کنند بی آنکه مجازاتی تهدیدشان کند. آنچه همواره در سایکوپات‌ها، علیرغم توجیهاتی که برای اعمال خود می‌کنند، مشاهده می‌شود تأکید شدید به روی یک میل منحرف جنسی است و برخورد خشونت باری که با مسئله جنسی می‌کنند. در واقع برای این افراد رابطه‌ی جنسی هرگز معنای تقدس و عشق پیدا نمی‌کند بلکه همیشه یک وسیله برای آزار، ارباب و شکنجه است.

سایکوپات‌ها به دلیل نداشتن احساس همدردی و همدلی، می‌توانند بی احساس شرم یا عذاب وجدان مردم را شکنجه کنند و لذت ببرند. از این رو معمولاً نظام دیکتاتوری تازیانه‌اش را بدست چنین افرادی می‌دهد.

استفاده از عبارات مستهجن و رکیک بعنوان وسیله‌ی ارباب و گاه آلت قتاله مشخصه‌ی دیگر این افراد است. از آنجایی که با این افراد نمی‌شود برخورد منطقی کرد و یا رابطه‌ای انسانی ساخت، بسیار اتفاق می‌افتد که مردم، گریز یا خود پنهان کردن را، بعنوان شیوه‌های تدافعی در برابر این افراد انتخاب می‌کنند. همین برخورد مردم است که در سایکوپات‌ها اغلب ایجاد حس قدرتمندی می‌کند.

سایکوپات‌ها که همیشه از داشتن هویت فردی می‌هراسند یا خود را پنهان می‌کنند یا می‌کوشند به گروهی وصل کنند تا با یک هویت جمعی بتوانند دست به اعمال جنایتکارانه و ضد اجتماعی بزنند و از عواقب آن بگریزند. این افراد کمتر در تحصیل موفق هستند از این رو با کسانی که توانایی مغزی دارند همیشه مشکل دارند. کمتر در شغلی تخصص دارند و بیشتر یک زندگی پارازیتی را ادامه می‌دهند و در

جاهایی حضور پیدا می‌کنند که کتک زدن، درگیری، ارباب و نفس کش طلبیدن به کار بیاید تا به جبران احساس حقارت شدیدی که در درون می‌کنند پردازند.

این افراد مادامی که زیر پوشش حکومتی در نیامده‌اند در زبان فارسی به آنها «لات» گفته می‌شود و رهبرشان را «گنده‌لات» می‌گویند. گنده لات‌ها در قصه‌ها و فرهنگ عوام جای پایشان هست و در قصه‌ها معمولاً یکی از کارهای بزرگ شاهزاده‌ای که قرار است پادشاه بشود کشتن این «گنده لات‌ها»ست که به آنها دیو می‌گویند. کار دیوها زدن کاروان‌ها، دزدیدن اموال مردم، دزدیدن دختران، بخصوص زنان شاه، قرق کردن محله‌ها و باجگیری است. این افراد در قصه‌ها قیاقه‌های زشت، کثیف و شپشو دارند و با واژگانی کثیف و دریده حرف می‌زنند و راحت گول می‌خورند و آستانه‌ی تحریک پذیریشان بسیار پایین است. به اصطلاح با یک غوره سردیشان می‌کند و براحتی برای یک دستمال قیصریه را به آتش می‌کشند.

از سه گروهی که در قتل‌های زنجیره‌ای اواخر دهه‌ی هفتاد کشته شدند یکی همین «گنده‌لات»هایی بودند که با حکومت یکی نشده بودند. اما بسیار اتفاق می‌افتد که حکومت گنده‌لات‌ها را جذب می‌کند و نوجه‌های آنها هم به نیروی سرکوبگر مردم برای ابقای حکومت تبدیل می‌شوند. که این نیز، هم در تاریخ و هم در قصه‌ها، دیده می‌شود. اما این لات‌ها که زیر پوشش حکومت جمع می‌شوند ترجیحاً خود را تابع مقررات نظامی و دیسپلین ارتشی نمی‌کنند. این افراد اصولاً نمی‌توانند خود را تابع هیچ دیسپلینی بکنند. هرگز به هیچ دین و مقررات دینی باطنا گردن نمی‌گذارند، اما برای اینکه بتوانند خشونت بیشتری را اعمال کنند و آسیب کمتری دریافت کنند بسیار اتفاق می‌افتد که جذب یک گروه مذهبی-شهربانی- بستگی به امکاناتی دارد که مذهب و شهربانی برایشان فراهم کند- می‌شوند. علت اصلی این است که تا این افراد به تظاهرات دینی وصل نیستند همواره اخلاق جامعه ایشان را به حاشیه می‌رانند و منزوی می‌کند، اگرچه برای منافع یک حکومت بجنگند. اما وقتی بر تن رفتار خود لباس دفاع از دین می‌پوشانند، مراسم آئینی یک مذهب را به صورت ظاهر انجام می‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که قصدشان اشاعه‌ی اخلاقیات یک دین است و وسعت عملشان بیشتر می‌شود، خشونتی که اعمال می‌کنند در چشم کسانی که بر آن معتقدات هستند از شرعیت بیشتری برخوردار است. این افراد که همه به بیماری جنسی معروف هستند برای گول زدن مردم مهم‌ترین هم خود را ناموس پرستی می‌گذارند. اما چنان برخوردارشان با دفاع از «ناموس مردم»

پراغراق است که از همان اغراق بیش از حد می‌توان به ماهیت منحرف میل جنسی در پشت اعمالشان پی برد.

بهترین محل رشد قارچ گونه‌ی این افراد جامعه‌ی بیمار با نظام مردم ستیز مذهبی و نظامی، شرایط جنگی، قحطی و آسیب‌های طبیعی و اجتماعی است. هیچ خطری برای مردم بزرگ‌تر از آن نیست که این افراد احساس خدایی کنند و قدرت اجرایی داشته باشند.

جنبش همگانی، «جنبش سبز» و پس نشستن‌ها

تمامیت وجود، در هستی‌اش، مدام، از تضادی به تضادی دیگر پرتاب می‌شود و هستی، تجمعی از این آشفتگی آنتاگونیستی است.
هایدگر(1)

آن چه که در این نوشتار، در خطوط کلی، مورد تأمل قرار می‌گیرد، نقدی بر «جنبش همگانی» در تضادها، محدودیت‌ها و مسأله‌انگیزهایش است. جنبش همگانی، جنبش توده یا انبوه (2) همواره در درازای تاریخ معاصر ایران رخ داده و تکرار می‌شود. نمونه‌ی اخیر آن، معروف به «جنبش سبز»، با این که هنوز «جنبش همگانی» به معنای حقیقی مفهوم نیست، سی سال پس از انقلاب همگانی 57، در پی «انتخابات ریاست جمهوری» در ایران به وقوع می‌پیوندد. جنبشی که بخش‌های وسیعی از مردم عمدتاً از میان اقشار متوسط و بالای اجتماعی را بر ضد دیکتاتوری و برای آزادی و دموکراسی به میدان سیاست کشانیده است.

توزکزگی این نوشتار چنین است: در نظام‌های استبدادی، چون در نظام تئوکراتیک کشور ما، «جنبش همگانی»، بنا بر سرشت خود، نمی‌تواند زمینه‌ها و شرایط عینی و ذهنی مناسبی برای استقرار آزادی، دموکراسی، کثرت‌گرایی (پلورالیسم) و جمهوری‌تبی ضد اقتدارگرا فراهم سازد. این ویژگی جنبش همگانی را می‌توان در چند شاخص اصلی آن تبیین کرد: در پس نشستن‌هایها و اختلاف‌های اجتماعی، سیاسی،

عقیدتی و فلسفی؛ در بی تشکلی اجزای منفرد و متمیزه ی آن؛ در ایجاد بستری مناسب برای سر برآوردن رهبری های پوپولیست، فرصت طلب و قدرت مدار که در نهایت می توانند به اقتدارگرایان جدید تبدیل شوند و سرانجام در پس نشستن امر دموکراسی، جنبش های متشکل مدنی و اندیشه ی انتقادی از یکسو و تسلط «یک» گرایي و گفتمانی مطلق گرا و قدرت مدار از سوی دیگر.

با این همه، به باور ما، قیام خرداد ماه که ابتدا در اعتراض به نتایج «انتخابات» غیر آزاد و ضد دموکراتیک آغاز و سپس در تحول و تکامل خود به نفی استبداد و دیکتاتوری می رسد، می تواند به دو شرط اساسی راه را برای آزادی، دموکراسی و جمهوری مبتنی بر جدایی دولت و دین در ایران هموار سازد. از یکسو، با گستردن پایه های اجتماعی خود به میان اقشار وسیع زحمتکشان و اقشار تهیدست شهر و روستا، اقوام و ملیت ها و از سوی دیگر و مهم تر از همه، با گذر و فراروی از «جنبش همگانی»، از طریق احیای جنبش های مدنی متمایز، متشکل و پلورالیستی. جنبش هایی که پیشگام و زمینه ساز جنبش همگانی بودند و با برآمدن جنبش همگانی از صحنه خارج شدند. جنبش هایی که در هم کاری و هم سویی و در عین حال در تمایز و اختلاف، برنامه ها و پروژه های سیاسی، اجتماعی و فلسفی خود را برای جامعه ی حال و آینده ایران مطرح می کنند.

من در زیر کوشش می کنم نگاه فوق را در تزهایی پیشنهادی مطرح سازم. این نکات، البته، جای تصحیح، تکمیل و گسترش دارند که در زمان و فرصتی دیگر باید انجام پذیرند.

1- جنبش همگانی یا جنبش فراطبقاتی

«جنبش همگانی» همواره فراطبقاتی است، بدین معنا که مبارزه ی طبقه یا طبقاتی در تقابل با طبقه یا طبقاتی دیگر نیست. این تصدیق، بدین معنا نیست که در «جنبش همگانی»، طبقات، اختلافات طبقاتی و خواسته ها و مطالبات اقتصادی- اجتماعی با رنگ طبقاتی به کلی رخت می بندند. بلکه بدین مفهوم اساسی و مهم برای درک مفهوم «جنبش همگانی» است که طبقات، اختلافات طبقاتی و خواسته های مشخص طبقاتی، تحت هژمونی مطلق خواست و هدف مشترک و عمومی قرار می گیرند، جذب آن می شوند و در نتیجه بیان و تظاهر آشکار، مستقل و متمایزی از خود نشان نمی دهند. بدین ترتیب، آن چه که در ایران همواره تا کنون کم و بیش رخ داده و می افتد، با جنبش ها و انقلاب های طبقاتی تا کنونی در طول تاریخ تشابه چندانی ندارد و از این نظر متفاوت می باشد.

جنبش همگانی ایران، جنبش توده ی بسیارگونه (3) است. اما

بسیارگونه ای که بسیارگونگی خود را، اختلاف ها و تضادهای درونی خود را تحت گفتمانی ایدئولوژیکی، «یک» گرایی و «همه با هم»، پنهان می کند.

2- جنبش «طبقات متوسط» و بخشی از دستگاه تئوکراسی جنبشی که از 22 خرداد 88 آغاز شد از نوع «جنبش همگانی» فراطبقاتی است با این ویژگی که تا کنون عمدتاً محدود به اقشار متوسط و بالای جامعه ی شهری بویژه تهران و برخی دیگر از شهرهای بزرگ ایران شده است. بر سر «رنگ» آن همواره می توان جدل کرد، لیکن، صرف نظر از معنای سیاسی آن، واقعیت انکار ناپذیر این است که تا کنون، با این که نیروهای محرکه و اصلی این جنبش را به طور عمده جوانان (زنان و مردان) و مردم شهری تشکیل می دهند، اما رهبران، کارگزاران و هدایت کنندگان سیاسی این جنبش، بخشی از دستگاه establishment تئوکراتیک نظام جمهوری اسلامی است، در انشعاب و انفصال از بخشی دیگر، از بخش مسلط و حاکم، از بخش اقراطی استبدادی و انتظامی آن. ما اکنون در قلب رخداد مهمی در تاریخ جمهوری اسلامی قرار داریم که سیر تحول بعدی آن را نمی توان به سادگی پیش بینی کرد. ما در حقیقت در برابر پرسش هایی قرار داریم که پاسخ های خود را در جریان خود رخداد پیدا خواهند کرد. می گوئیم «رخداد» (4) به مفهوم پدیداری که عموماً نابهنگام، نامنتظره، پیش بینی ناپذیر و غافلگیر کننده است و عموماً نیز سیاست مداران را با تئوری ها و برنامه های از پیش تعیین شده ی شان بور می کند. همان طور که جنبش 22 خرداد چنین بود و چنین کرد. از جمله پرسش های که طرح می شوند، یکی این است که آیا پایه ی اجتماعی این جنبش فرا تر از اقشار متوسط و بالا خواهد رفت؟ آیا دیگر اقشار و طبقات چون زحمتکشان شهر و روستا و توده ی شهرستان ها و اقوام و ملیت های مختلف، از طریق اعتراضات و تظاهرات خیابانی، اعتصابات و نافرمانی های مدنی، وارد میدان مبارزه خواهند شد؟ به عبارت دیگر آیا این جنبش به جنبش واقعاً عمومی (از نوع انقلاب بهمن 57) در خواهد آمد؟ آیا این جنبش از زیر نفوذ و کنترل بخش معترض درون نظام، در انشعاب و انفصال از بخش حاکم، به در خواهد آمد؟ و در چنین صورتی به چه سمتی خواهد رفت و چه تحولی پیدا خواهد کرد؟ آیا جنبش های متشکل مدنی که با موج جنبش همگانی از میدان به کنار رفته اند به جلوی صحنه باز خواهند گشت؟... و پرسش های دیگری که در جای خود پر اهمیت اند ولی اکنون موضوع اصلی بحث ما در این نوشتار قرار نمی گیرند.

3- جنبش همگانی یا پس نشستن جنبش های متشکل جامعه ی مدنی

پارادگس جنبش همگانی اخیر ایران، در این جاست که جنبش های متشکل و مشارکتی دهه ی گذشته که زمینه ها و شرایط عینی و ذهنی برآمدن «جنبش سبز» را فراهم می کنند، خود، هم زمان، با عروج جنبش همگانی، پس می نشینند، کنار می روند، تحلیل می روند، جذب ناخواسته و ناگزیر جنبش انبوه می شوند. جنبش هایی که مولد جنبش همگانی اند ولی خود قربانیان آن می شوند. جنبش های متشکل مدنی سال های گذشته محکوم پدیداری می شوند که خود در ایجاد آن نقشی اساسی و تعیین کننده ایفا کرده اند. در یک کلام، جنبش همگانی جنبش های متشکل و مشارکتی را کنار می گذارد یا پس می زند. تراژدی «سیاست» و مبارزات سیاسی - اجتماعی نیز در همین جاست. کافی ست نگاهی به آن چه که اتفاق افتاده بی اندازیم: با برآمدن جنبش انبوه، از 22 خرداد به بعد، فعالیت های متشکل، مشارکتی، سندیکایی، اتحادیه ای و شبکه ای جامعه ی مدنی... کمیته های زنان، دانشجویی، کارگران، معلمان... پس می نشینند و کم و بیش از میدان مبارزه، با نام و هویت و خواست های مستقل خود، خارج می شوند. جنبش همگانی بنا بر سرشت تمامت خواهانه ای که همه چیز را در خود ادغام می کند، جنبش های متشکل و متمایز سیاسی، اجتماعی و مدنی را به پس نشینی و کناره گیری سوق می دهد.

4- جنبش همگانی و رهبری های پوپولیست، فرصت طلب و قدرت مدار در جنبش یا انقلاب همگانی، در جنبش های انبوه یا تمام مردمی، پروژه های سیاسی و اجتماعی متفاوت و متضاد امکان بروز و چالش با هم را پیدا نمی کنند. جنبش همگانی، به نام «اتحاد»، «همه با هم» و غیره... واقعیت «تضاد» و «اختلاف» درون جامعه و «مردم» را انکار می کند و یا تا زمان موعودی که شاید هرگز فرا نرسد مسکوت می گذارد. نتیجه آن که در سیر جنبش، شرایطی به وجود نمی آیند که گروه های اجتماعی و سیاسی، در همزیستی تعارضی با یکدیگر قرار گیرند و دموکراسی پلورالیستی و تنازعی را آزمون کنند. بدین سان، رهبریت ها در چالش با یکدیگر به وجود نمی آیند. از چنین وضعیتی تنها عنصری که سود می جوید پیشوای فره مند، عوام فریب، پوپولیست و قدرت مدار است. اشتباه نشود: با طرح این مطلب نمی گوئیم که جنبش های «طبقاتی» یا «غیر همگانی»، ضرورتاً به نتایج دیگری می رسند. نمونه های انقلاب فرانسه، روسیه، چین و اروپای شرقی... را داشته ایم. نظر ما در این جا این است که جنبش یا انقلاب تمام مردمی، «در خود»، روحی غیر دموکراتیک، غیر پلورالیستی، یگانه گرا و تمامت خواه می پروراند که ترجمان واقعیت جامعه ی بشری با تضادها، اختلاف ها و چندگانگی اش نیست.

در یک کلام، روح «همه با هم» که خاص جنبش همگانی ایرانی است و ریشه های دینی دارد، کمک به عروج دموکراسی و پلورالیسم تنازعی نمی کند.

5- جنبش همگانی یا پس تشستن تضادهای درون مردم یکی از ویژگی های جنبش همگانی که البته نقطه ی قوت آن نیز به حساب می آید، این است که چون «اراده ی مشترک جمعی»، هدف یا هدف هایی کوتاه مدت و سیاسی را دنبال می کند. در این میان، هدف های میان و دراز مدت یعنی «چه نوع نظامی می خواهیم؟» و بدیل یا بدیل های جانشینی نظام... موضوع بحث و جدل در بین مردم و گرو های شرکت کننده در جنبش قرار نمی گیرند. اگر این جا و آن جا نیز بحث و جدلی صورت می گیرد، در میدان و مدار کوچکی محصور باقی می ماند و به گفتمانی در سطح عموم تبدیل نمی شود. جنبش همگانی بیش از همه خصلت نفی کننده دارد (مرگ بر...) تا ایجابی. در مجموع اجزای سیاسی رهبری کننده ی جنبش همگانی، در همه سطوح آن از بالا تا پایین، از طرح اختلاف ها و تضاد های واقعی موجود در درون جنبش، به بهانه ی ایدئولوژیکی «حفظ وحدت» (با پسوند هایی چون ملی و...) ممانعت به عمل می آورند و در این راه حتا می توانند به شیوه های ضد دموکراتیک و انحصار طلبانه ی حاکمان که خود بر علیه آن ها برخاسته اند، توسل جویند. می دانیم که تجارب تاریخی به کرات نشان داده اند که فقدان چالش میان طرح ها و پروژه های سیاسی - اجتماعی و این که اقشار و طبقات مختلف مردم فرصت آن را نمی یابند تا از برنامه های متفاوت در جنبش آگاه شوند و یا در طراحی آن ها مشارکت جویند، همواره شرایطی مساعد برای تحمیل سلطه ای نوین بر مردم و حاکمیتی قدرت مدار و مستبد از نوعی دیگر فراهم می آورند. در «جنبش سبز» امروزی، حتا آن جا که شعارهایی ایجابی چون دموکراسی یا «جمهوری ایرانی» طرح می شوند، این فرمول ها در ابهام و کلیت و ناروشنی شان باقی می مانند. بویژه آنکه همواره همه ی سران این جنبش سبز سخن از حفظ قانون اساسی تئوکراتیک جمهوری اسلامی می کنند. شعارهای ایجابی جنبش همگانی هیچ گاه در میان مردم و در بین نیروهای سیاسی به موضوع بحث و جدل در باره ی نوع دموکراسی و جمهوری و مشخصات آن ها تبدیل نمی شوند.

در یک کلام، خصلت غیر ایجابی جنبش ها و انقلاب های همگانی، تمام مردمی، نمی تواند زمینه ساز مناسبی برای آزمودن همزیستی ضدین در پلورالیسم باشد، چیزی که ما دموکراسی تنازعی می نامیم.

در جنبش همگانی، «نفی قدرت موجود» با «نقد قدرت به طور اخص» همراه نمی شود. ریشه های این امر را می توان در دو عامل پیدا کرد.

یکی، در بینش اقتدارطلبانه از «سیاست» که از افلاطون تا امروز حاکم است و من آن را «سیاست واقعاً موجود» می نامم. در این جا، «سیاست» به معنای «حکومت کردن و تحت حکومت قرار گرفتن» است. در برابر آن تعریف آرنتی از «سیاست» قرار می گیرد که به معنای آزادی است و من در مفهوم نزدیک و دیگری آن را مداخله گری شهروندی در قدرت ناپذیری می نامم (5).

عامل دوم، استبدادی است که همه چیز را تابع خود یعنی «قدرت» می کند. در نظام استبدادی، روی آوردن به قدرت، چه برای مطالبه از آن و چه برای سرنگونی آن، عمده و مطلق می شود. بدین سان، فرهنگ «قدرت پذیری» در جامعه پیوسته بازسازی می شود. بینش اقتدارطلبانه از «سیاست» و فرهنگ «قدرت پذیری» در نظم استبدادی، هر دو، در شرایط کشور ما، استبداد را بازسازی می کنند. تراژدی مبارزه ی سیاسی، انقلاب و... فراتر از آن، «سیاست» از زمان افتتاح یونانی اش، درست در همین جاست. قدرت مداری جنبش ها بویژه جنبش های همگانی، تمام مردمی، سبب می شود که اصل «قدرت»، چرایی آن، چگونگی آن، مضمون و نقش آن... هیچ گاه زیر پرسش نرود و موضوع کار نقد و بازنگری قرار نگیرد. در نتیجه، با سرنگونی قدرت، قدرتی دیگر در شکلی جدید اما به همان سان سلطه گر، اگر نه بیشتر، دوباره سر بر می آورد.

«شاه مُرد زنده باد شاه!»، ماجرای است که همواره در طول تاریخ سیاسی تکرار می شود. و این ماجرا ادامه دارد تا زمانی که اصل قدرت پذیری در خود جریان مبارزات سیاسی اجتماعی زیر پرسش، نقد و نفی نرود. و در این جا به طور مشخص، جنبش همگانی میدان مناسبی برای طرح این گونه پرسش ها نیست.

7 - جنبش همگانی یا پس نشینی امر دموکراسی و اندیشه ی انتقادی می دانیم، و بیش از همه کتاب های مقدس چون تورات... می آموزند که برای هر چیز زمانی معین و متمایز وجود دارد. زمانی برای جنگ، زمانی برای صلح، زمانی برای عشق، زمانی برای افتراق... و این زمان ها در هم ادغام ناپذیرند... به همان سان، بینش سنتی از «سیاست» که همواره در بنیاد خود دینی و یا متأثر از دین است، به ما می گوید که زمان انقلاب و جنبش همگانی، زمان جنبش رادیکال، زمان جنبش خیابانی... زمان دموکراسی نیست. زمان گفتمان دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود... نیست. بلکه زمان اقدام یکپارچه، زمان تبلیغات و

شعار، زمان دوگانگی (به جای چندگانگی)، زمان اراده‌ی آهنین، زمان عمل انقلابی یا رادیکال، زمان ساده اندیشی (به جای بغرنج اندیشی) است. زمان انقلاب، زمان تردید، تأمل، پرسش و بویژه نقد کمبودها، ضعف‌ها و نارسایی‌های جنبش انقلابی، خود و خودی نیست. اما زمان‌های مختلف، به واقع و خارج از اراده‌ی ما، در هم می‌آمیزند. بویژه در حوزه‌ی «سیاست» یا مداخله‌گری شهروندی، یعنی در مکانی که در آن، دموکراسی و اندیشه‌ی انتقادی در هر شرایطی، از جمله در متن جنبش و عمل انقلابی، تعطیل بر دار نیستند.

جنبش‌همگانی با همگون کردن و کنار گذاردن اختلافات و تبلیغ اندیشه‌ی واحد، امر دموکراسی و اندیشه‌ی انتقادی را پس می‌راند. ما این پس‌روی‌ها را امروزه به ویژه در خارج از کشور، با برآمدن کمیته‌هایی در پشتیبانی از «جنبش سبز»، مشاهده می‌کنیم. اگر در داخل کشور، در شرایط اختناق و سرکوبی کم سابقه در جمهوری اسلامی، پس‌نشینی امر دموکراسی تا حدودی قابل توجیه می‌باشد (رعایت دموکراسی و مناسبات دموکراتیک در درون جنبش در چنین شرایطی محدود می‌شود)، اما در خارج از کشور که با چنین وضعیتی رو به رو نیستیم، نفی دموکراسی و شیوه‌های کار دموکراتیک، علنی و باز به روی جامعه، نفی پلورالیسم و شفافیت، عدم برگزاری مجامع عمومی علنی و باز، با اعلام قبلی (به جای تشکیل سکت‌های بسته و خودی) و انجام انتخابات آزاد، علنی و شفاف برای تعیین مسئولین، سیاست‌ها، شعارها و برنامه‌ها در پشتیبانی و دفاع از مبارزات داخل کشور... با هیچ بهانه و منطقی توجیه پذیر نیست.

جنبش خارج از کشور از سطح شهری تا کشوری و منطقه‌ای... در حمایت و دفاع از جنبش داخل کشور، می‌تواند و باید با اسلوب دیرینه‌ی کار دموکراتیک، علنی، باز، شفاف و مشارکتی که کنفدراسیون جهانی همواره نماد تاریخی بارز آن به شمار می‌رود، پیمان مجدد ببندد. در خارج از کشور، با تشکیل مجامع عمومی، علنی، دموکراتیک، شفاف، پلورالیستی و باز به روی ایرانیان آزادی خواه خارج کشور و همه‌ی کسانی که در اشکال مختلف دست به فعالیت‌های مدنی، حقوق بشری، دفاعی و سیاسی می‌زنند - در انجمن‌های دفاع از زنان، کارگران، زندانیان سیاسی و یا در سازمان‌ها و احزاب سیاسی... - می‌توان، با حفظ اختلاف‌ها و تمایزها، به سکتاریسم و انحصارطلبی موجود پایان داد و در عین حال اصولی را که برای جامعه‌ی آینده تجویز می‌کنیم، خود از هم اکنون در جریان عمل روزمره‌ی سیاسی خود، بانی و مقید آن‌ها باشیم.

نتیجه‌گیری: ضرورت چپ‌های مدنی و چالش پروژه‌ها

با توجه به آن چه که در نقد «جنبش همگانی» رفت، چه باید گفت؟ چه باید کرد؟

فراروی از وضعیت «جنبش همگانی»، تنها از طریق مشارکت و مداخله ی مستقیم خود اقشار و طبقات مردم در تنوع و چندگانگی شان میسر است. از طریق احیای جنبش های متشکل مدنی، اجتماعی و سیاسی. دوباره فعال کردن کمیته ها، انجمن ها و سندیکاها ی دانشجویی، زنان، کارگران، کارمندان، معلمان... و هم چنین در میان مردم روستاها، اقوام و ملیت های مختلف... وظیفه ی فعالان و کنشگران سیاسی- اجتماعی در داخل و خارج کشور، کمک و مشارکت مستقیم در برآمدن مجدد چنین جنبش هایی در ایران است.

ایراد اصلی به جنبش همگانی و «جنبش سبز» کنونی، همان طور که اشاره کردیم، انصراف آن از چالش و جدال سیاسی برای تعیین طرح ها، راه ها و آلترناتیو های آینده به حکم بینش سیاسی مبتنی بر «یک» گرای و «همه با هم» است. درس های انقلاب 57 ایران ما را باید به برخورد و تقابل پروژه های اجتماعی- سیاسی، با مشارکت و دخالت مستقیم خود اقشار و طبقات مختلف مردم از طریق اشکال مختلف و متمایز جنبش های مدنی فرا خواند. خروج از وضعیت «همه با هم» یکسان کننده و استبدادزا، که در حقیقت ریشه های دینی (مسیحایی یا مهدوی) دارد، که موهوم و تمام خواهانه است، در گرو جنبش آگاهانه، دموکراتیک، پلورالیستی و مشارکتی و لائیک بخش های مختلف مردم، در پرتو چالش مسالمت آمیز میان طرح های اجتماعی - سیاسی مختلف است. در این میان سه پروژه اصلی در چالش با هم قرار می گیرند (من به پروژه ی چهارم پادشاهی یا سلطنتی که برای آن در ایران پس از انقلاب ضد سلطنتی 57، آینده ای تاریخی متصور نیستیم، نمی پردازم).

- یکی، پروژه ی حفظ جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن یعنی تئوکراسی اسلامی در هر شکلی است که همانا پروژه سبز یعنی پروژه ی سیاسی- اجتماعی آقایان موسوی، کروبی یا بخش معترض دستگاه جمهوری اسلامی است. اقشار و طبقات مختلف ایران، طی سی سال، تئوکراسی اسلامی را در شکل ولایت مطلقه فقیه تجربه کرده اند. تئوکراسی اسلامی، در هر شکلی و نه تنها در شکل ولایت مطلقه، در همه جا، خصومت خود را با ارزش های بنیادین و جهان روا به نمایش گذارده است: آزادی، جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر، برابری زن و مرد، جدایی دولت و دین (لائسیته)... پروژه ی بخشی از دستگاه جمهوری اسلامی در انفصال از بخشی دیگر، در بهترین حالت، پروژه ی تئوکراسی اسلامی نرم (Soft) است که نمی تواند مورد پذیرش شهروندان، فعالان و نیروهای سیاسی- اجتماعی مترقی، دموکرات، جمهوری خواه و لائیک باشد.

- پروژه ی دوم، سوسیالیسم آزادی خواهانه و دموکراتیک است. در این میان، چپ آزادی خواه، غیر سنتی و ضد توتالیتار که ما خود را بخشی از آن می دانیم، با دو بغرنج اساسی رو به روست. یکی این که باید کار سوگ «سوسیالیسم واقعا موجود»، آن سوسیالیسم استبدادی و تمات خواه، آن فاجعه ی تاریخی و بشری را که هم چنان خاتمه نیافته به پایان رساند، یعنی امر گسست ریشه ای از سوسیالیسم اقتدارگرا و توتالیتار را به سر انجام رساند. بغرنج و وظیفه ی دیگر او این است که باید از نو دست به بنیاد و ابداع ایده، آرمان و پدیداری به نام سوسیالیسم زنده که نه هستی واقعی دارد و نه مضمون آن را دیگر می توان صرفا در ادبیات سده های گذشته مارکسیستی یافت. او باید چیزی را زیر عنوان سوسیالیسم کشف کند که به گفته ی داهیانیه ی همان مارکس، در 160 سال پیش، زمانی که هنوز جهانی شدن در ابعاد عظیم امروزی اش به وجود نیامده و قابل تصور نبود، امری فراملی و جهانی است.

بدین ترتیب، پروژه ی سوسیالیسم آزادی خواهانه و غیرتوتالیتار که در جهان به هم پیوسته ی کنونی پروژه ای جهانی است، که در سطح ملی و کشوری امکان تحقق ندارد و بنابراین در فاز نوزایش جهانی خود به سر می برد، نمی تواند راه کار عملی بلاواسطه ی جنبش امروز ایران قرار گیرد.

- اما پروژه سیاسی- اجتماعی دیگر، که به باور ما می تواند پروژه ای امروزی برای کشور ما به شمار رود، پروژه جمهوری آزاد، دموکراتیک و لائیک است. طرحی که، به نظر من، پاسخ گوی نیازهای تاریخی و بنیادین جامعه ایران در عصر کنونی است. جمهوری دموکراتیک و لائیک مفهومی مرکب از سه مقوله یا اساس جدا ناپذیر است که هر یک، بدون دیگری، ناقص و نفی کننده ی کل مفهوم است. جمهوری را «چیز عمومی» Res publica می دانیم. در این «چیز عمومی»، دموکراسی را مشارکت مردم در امور خود، رأی آزاد، برابر حقوقی، پلورالیسم و همزیستی ضدین در تمایز و اختلاف. تعریف می کنیم و سرانجام لائیسیته را بر سه رکن اساسی قرار می دهیم: جدایی دولت و دین، آزادی وجدان و عدم تبعیض سیاسی، اجتماعی. بر مبنای دین. در این مورد، هیچ فرمول یا اصطلاح دیگری چون «عرفی» یا «سکولاریزاسیون» (سکولاریسم آنگلو ساکسونی) نمی تواند به جای مفهوم کامل و غنی لائیسیته بنشیند (5).

جمهوری دموکراتیک و لائیک مفهومی است که با توسل به آن روند های سیاسی مختلف، از چپ های غیر توتالیتار تا ملی گرایان دموکرات و نو اندیشان مذهبی طرفدار جدایی دولت و دین، می توانند، با حفظ ویژگی ها و اختلاف های خود، در هم سویی و چالش با یکدیگر قرار گیرند. هم

سویی و چالش نه تنها با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بلکه به طور اساسی تر، برای ایفای نقشی تاریخی در تغییر و دگرگون سازی های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ایران در جهت آزادی، دموکراسی و جمهوری لائیک.

شیدان وثیق
مرداد 88 - اوت 2009
cvassigh@wanadoo.fr

- 1- - مقدمه ای بر متافیزیک: Introduction à la métaphysique, Gallimard, France, Page 141
 - 2- انبوه: masse
 - 3- بسیارگونه: multitude
 - 4- رخداد: événement
 - 5- در این باره رجوع شود به نوشتارهای من بویژه در طرحی نو (نشریه شورای موقت سوسالیست های چپ ایران).
-

بیانیه ی تحلیلی چپ دموکرات

انتخابات و پیامدهای آن

«چپ دموکرات» - گروهی از فعالین چپ در ایران

“تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم
و آن نگفتیم که به کار آید
چرا که تنها یک سخن
یک سخن در میانه نبود:
- آزادی!”
(الف. بامداد)

“چپ دموکرات” بر اساس تحلیل شرایط و واقعیات جامعه، طی بیانیه ای (1) مختصر اما گویا، با درک امکانات و موقعیت هایی که در انتخابات اخیر جست و جو می کرد، به منظور نیل به چند هدف کوتاه

مدت و میان مدت، بر مشارکت در انتخابات تاکید نمود. پیوند با واقعیت اجتماعی - سیاسی و آگاهی نسبت به سیاست زدگی و دلمردگی سیاسی - اجتماعی در میان لایه های مختلف جامعه، ضرورت کمک به احیا روح فعالیت و کنشگری در سطح جامعه را بیش از پیش در برابر ما قرار می داد. بر همین اساس و با توجه به ناکارآمدی و ضعف رو به زوال اپوزیسیون - پر ادعا، نق نقو و کم خاصیت خارج از ساختار، به امید برگزیده شدن کاندیدایی که از یک سو زمینه های گشایش در فضای سیاسی و مدنی را فراهم نماید و از دیگر سوی؛ پتانسیل همان کاندیدا به افزایش شکاف و تضاد ساختاری کمکی بنماید، انتخابات را تنها به عنوان یک "امکان" و نه هدف، مورد توجه قرار دادیم. بنابراین در میان دلایلی که در دفاع از دیدگاه های خود بیان شد، خطوط عمده زیر برجسته است:

1 - روی کارآمدن یک کاندیدای میانه رو فرصتی دوباره برای بازسازی نهاد های مدنی مستقل از قدرت ایجاد خواهد کرد و ادامه احمدی نژاد با آن سابقه سرکوب شدید نهاد های مدنی از جمله دانشجویان ، زنان ، کارگران و... عملن کار در فضای اجتماعی را برای دیدگاه های خارج از نظم موجود نا ممکن می کند .

2 - تلاش برای مستعد سازی عناصری از درون ساختار برای افزایش تضاد درون ساختاری (نقل به مضمون از بیانیه چپ دموکرات) که تقریبین در بیان اکثر چپ گرایان حامی حضور در انتخابات و از جمله چپ دموکرات و در توجیه حضور در این رقابت درون ساختاری بیان شد.

3- مشارکت در انتخابات به منزله راهی برای سیاسی شدن جامعه. این رویکرد با اشاره به تجربه رخداد دوم خرداد 1376 و موج سیاسی شدن جامعه در سال های پایانی دهه 70 که حتی منجر به بزرگ ترین تحول سیاسی خیابانی پس از دهه 60 ، یعنی 18 تیرماه 1378 شده بود ، به انتخابات 88 به مثابه فرصتی جهت دمیدن روح سیاست به کالبد جامعه سیاست زده شده ی عصر احمدی نژاد می نگریست.

اولین پیش بینی که تحقق می پذیرد
انتخابات به مثابه امکانی جهت ایجاد تضاد درون ساختاری

شکاف ساختاری که در متن سامان سیاسی موجود به صورت بالقوه و کم و بیش بالفعل وجود داشت، آرام آرام و به ویژه در سال های اخیر برای همه ناظران سیاسی محرز شده بود. این شکاف ها در روزهای معطوف به انتخابات و به ویژه پس از آن، چه در حوزه ی سیاسی و چه در حوزه ی

ایدئولوژیک حاکمیت، هرچه عمیق تر و گسترده تر شد. برای ذکر نمونه کافیت به مواردی که در زیر خلاصه شده است، نگاهی گذرا داشته باشیم (2) بر این اساس بود که ریزش سیاسی حکومت اسلامی که به واسطه ی تعارضات ذاتی آن همواره وجود داشته است سرعت بیشتری گرفت و در پی این انتخابات، آرام آرام از سوی حاکمیت، گروه ها و نیروهای اصلاح طلب که پیش از این از دایره ی تنگ خودی های، به صف خودی های غیر قابل تحمل سوق داده شده بودند، با قرار گرفتن زیر عنوان کودتاگران مخملی، از صف خودی های نظام اخراج شدند. این وجه تمایز وقتی موثرتر به نظر می رسد، که همین نیروهای اصلاح طلب، به رغم تاکید بر پایبندی خود نسبت به آرمان های اولیه جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی، خود در موج عظیم مردمی استحاله شده، و گاه خواست هایی را مطرح نمودند که پیش از این کمتر مورد اصرار عملی سیاسی ایشان قرار می گرفت. کافیت موارد زیر را قدری مورد تامل قرار دهیم:

- راه کار های هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه معروف وی برای برون رفت از بحران :

- 1- فصل الخطاب بودن و لزوم تمکین به قانون
- 2- ایجاد فرصت و فضایی جهت گفتگو انتقادی برای روشن شدن مساله انتخابات (به شکل مناظره های تلویزیونی و در نهایت قضاوت مردم در این باره)
- 3- آزاد کردن زندانیان سیاسی
- 4 - رفع محدودیت های رسانه ای برای اطلاع رسانی آزاد

- اهداف مطرح شده برای ادامه کنش سیاسی (بیانیه شماره 9 موسوی) :

- 1 - اصلاح قانون انتخابات به نحوی که امکان تکرار تقلبات گسترده را از بین ببرد و بیطرفی نهادهای مجری و ناظر را تضمین کند
- 2 - رعایت اصل 27 قانون اساسی در مورد آزادی تجمعات
- 3 - آزادی مطبوعات و رفع توقیف از آنها
- 4 - فعالیت مجدد سایتهای خبری مستقل
- 5 - ممنوعیت مداخلات غیرقانونی دولت در فضای ارتباطی، نظیر اینترنت، پیامهای کوتاه، و جلوگیری از قطع ارتباطات تلفنی و شنود مکالمات مردم و هر گونه تجسس دیگر
- 6 - توقف برخوردهای یکجانبه، افترا، دروغپردازی و اهانت در رسانه رسمی کشور

- 7 - برخورداری از کانالهای مستقل تلویزیونی در خارج و داخل کشور
- 8 - صدور مجوز برای تشکیل جمعیت های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و

اجتماعی

9 - آزادی همه دستگیرشدگان سیاسی، ابطال پرونده‌سازیه‌های جعلی امنیتی و دخالت ندادن پرونده‌های جاری در برخورداری آنها از حقوق اجتماعی

اگرچه این راه حل‌ها با در نظر گرفتن اقتضائات پردازش‌گران آن‌ها دارای دو ایراد مهم زیر هستند:

- 1 - کاملن کوتاه مدت هستند (به خصوص در مورد پیشنهادات هاشمی)
- 2- اجرایی بودن آن‌ها عمدتاً بسته به میل و علاقه جناح سوار بر قدرت است.

اما صرف ارائه و پیش کشیدن آن نیز در فرصت کنونی و جهت افزایش شکاف درون ساختاری مهم تلقی می‌شود. بر این اساس فعالین و نیروهای سیاسی داخل کشور می‌توانند با تعمیق همین خواست‌های حداقلی در میان توده‌های مختلف، راه‌های مطرح شده را با کمی تغییر بگونه‌ای که در برخی موارد بتوانند اساس ائتلاف‌های حداکثری اعتراضی را سامان دهند، وارد فازهای عملی‌تری نمایند، چون:

- 1- ایجاد کمپین‌های اعتراضی با هدف آزاد شدن زندانیان سیاسی
- 2- پیگیری و اطلاع‌رسانی در مورد آسیب‌دیدگان وقایع اخیر از جمله شهدا و سایرین

3- افشای سیاه‌چاله‌هایی که در پس این وقایع بخش‌هایی از آن آشکار شده است و آخرین نامه‌ی مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی پیرامون جنایات و شکنجه‌های وحشیانه‌ی جنسی - بازداشت‌شدگان دختر و پسر - که روی تاریک قرون وسطای کلیسای کاتولیک را سفید کرده است

- بخش‌های دیگری از این سیاه‌ی رژیم اسلامی را به عرصه کشانده است، به منظور نمایاندن ماهیت واقعی سرکوب‌گران و ممانعت از تکرار این فجایع در آینده.

موارد فوق در زمینه زندان و حقوق زندانیان و علاوه بر آن تاکید و نمایاندن ماهیت واقعی راهبران این پروژه کودتاگونه بر کسانی که هنوز در نا آگاهی به سر می‌برند و حفظ پتانسیل تغییر خواهی و امید به تغییر، با یادآوری هزینه‌هایی که جنبش تحول خواهی ایران متحمل شده است (به تعبیر موسوی در راهی بی برگشت وارد شده است).

از آنجا که رفع فیلتر از سایت‌ها، برداشته شدن محدودیت از رسانه‌ها و تغییر رویکرد جناحی صدا و سیما امری خارج از اختیار تحول

خواهان است و تا حدی غیر ممکن می نماید ضمن حفظ این رویکرد بسان یک هدف باید به گسترش رسانه های جایگزین (نه تنها مجازی) اقدام نمود تا بتوان به اطلاع رسانی گسترده توده ای دست زد و از طریق خود این کنش ، پتانسیل تغییر خواهی را در جامعه زنده نگه داشت .

برخورداری از رسانه های ماهواره ای امری است مطلوب ولی از آن جا که گروه های خرد جامعه مدنی توانایی مالی و انسانی ساماندهی چنین چیزی را ندارند، این انتظار از خود گروه های مرجع و احزاب سیاسی و از آن جمله خود شخص میر حسین موسوی وجود دارد تا پیگیر این خواسته خود باشد .

تجربه جبهه ملی دکتر مصدق که حول انتخابات آزاد شکل گرفت موید این نکته است که حول منافع حداقلی جنبش های موثر سیاسی قابل شکل گیری هستند.

در میان خواسته های مطرح شده توسط میرحسین موسوی بخش زیادی از آن ها قابل هدف گذاری برای چنین ائتلافی هستند، که از قضا پیشنهاد اینکه جنبش به صورت شبکه ای از تک تک هواداران میرحسین موسوی (و طبیعتن کروی) سامان یابد، بسیار بهتر و دموکراتیک تر جنبش را به پیش خواهد برد و مانع از تاثیر پذیری این اتحاد از تصمیمات ناگهانی و غیر منتظره احزاب اپورتونیست اصلاح طلب می شود.

احیا شور سیاسی در مردم

تاکنون از تحقق هدف پیش گفته که همان گسترش تضاد ساختاری بود سخن رانیدیم. این وسعت تعمیق شکاف های ساختار موجود را وقتی در کنار آگاهی و بیداری گسترده ی ملی و احیای شور و باور سیاسی به رویکرد عمل گراتر نسبت به سیاست و کنشگری اجتماعی قرار دهیم، خواهیم دید که انتخابات به امکانی بسیار فراتر از آن چه ما پیش بینی می کردیم تبدیل شد. امکانی که اگر مشارکت گسترده و بالای 80درصدی در آن صورت نمی گرفت، حاشا اگر به چنین نتایجی خارج از خواست و اراده ی حاکمیت منجر می شد.

گسترش مشارکت از 55 درصد به 85 درصد، افزایش 10 ملیونی شرکت کنندگان در انتخابات، صف های طولانی فضای پیش از دوم خرداد را در جامعه تداعی می کرد. اما در همین زمان اتفاقاتی شروع به رخ دادن می کنند؛ قطع پیامک ها از شب پنجشنبه 21 خرداد ، فیلتر شدن سایت های خبری نزدیک به اصلاح طلبان از صبح روز انتخابات، خبر هایی از تعطیل شدن برخی از حوزه های اخذ رای به دلیل نبود تعرفه علی رغم چاپ بسیار زیاد تعرفه ها (بیش از تعداد واجدان شرایط) و در اوج این تحولات اشغال ستاد مرکزی اصلاح طلبان در تهران - ستاد قیطره-

در ساعات پایانی روز اخذ رای ، حضور گسترده نیرو های انتظامی در سطح شهرها بویژه برگزاری مانور اقتدار در روز انتخابات، محاصره وزارت کشور از ساعات پایانی اخذ رای تا شمارش 25 میلیون از آرا در حدود 2 الی 3 ساعت پس از اتمام رای گیری بدون ذکر جزئیات و حتی بدون وجود آراء باطله ، شوک عمومی را بر فضای کشور وارد کرد. آنچه بیش از پیش نتایج را ناپذیرفتنی می نمود حضور 10 میلیونی آرای خاموش بود که بی شک باید به صندوق اصلاح طلبان ریخته می شد. این مساله باعث شد تا جمع کثیری از مردم و از جمله موسوی و کروبی این "شعبده بازی" را نپذیرند و ایران به فضایی بحرانی وارد گردد. با راهپیمایی 3 میلیونی 25 خرداد ، این بحران کاملن علنی شد. آنچه به عنوان " سیاسی شدن فضای جامعه " ، دلیلی بر حضور در انتخابات مطرح می شد، به شکلی غیر قابل تصور تحقق پیدا کرد . مردمی صحنه ها را پر می کردند که به جای منتظر نشستن در پای متخصصان حرفه ای سیاست، تا بدانند چه باید بکنند به شکلی خود جوش با پذیرفتن همه هزینه های احتمالی ، پای بر سنگ فرش خیابان ها گذاشتند تا در کنش - مستقیم سیاسی حق دزدیده شده خود را طلب کنند. به مرور این اعتراضات شمایی پیدا کرد که به نوعی تکرار نوستالژیک انقلاب 57 بود، تکراری که گاه در شعارها نیز تبلور می یافت. در این جا شاید بتوان با ذکر نقل قولی از مارکس آنچه را که در خیابان های ایران و تهران گذشت به شکلی صحیح تر تبیین نمود.

مارکس در 18 برومر لوئی بناپارت و در توصیف انقلابات قرن 18 می گوید:

"بنا براین دوباره زنده کردن خاطره ی مردگان در این گونه انقلاب ها ، برای شکوه بخشیدن به مبارزات جدید بود، نه برای درآوردن ادای مبارزات گذشته. برای آن بود که در بزرگنمایی و طایف مشخص در خیال مردم بکوشد نه برای طفره رفتن از انجام آن وظایف در واقع، برای بازیافتن روح انقلاب بود و نه برای به حرکت در آوردن دوباره شبخ آن ."

این نمود را شاید اسلاوی ژیتک نیز در مقاله ای که پیرامون وقایع پس از 22 خرداد ایران نگاشت مطرح می کرد:

"نام او (موسوی) مترادف - باز دمیدن در رویای عمومی است که انقلاب خمینی را به پیروزی رساند"، "... به زبان فرویدی باید گفت حرکت اعتراضی این روز ها (بازگشت سرکوب شدگان) انقلاب خمینی است." این روح هیجانی و گاهن نوستالژیک را حتا در پاره ای از شعارهای کلیدی این روزها می توان دید که گاهی از آن ها بعنوان تعارضات اجتماعی درون جنبش یاد می شود، چون شعار "الله اکبر" از سوی و

“استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی” از دیگر سوی. حال آنکه ما معتقدیم که شعار “ استقلال ، آزادی ، جمهوری ایرانی ” و “الله اکبر” شبانه مردم نه در تضاد با یکدیگر که در طول هم قرار می گیرند. بنا بر همان تحلیل مارکس (18 برومر لوئی بناپارت) شعار الله اکبر پشت بام ها همان طنین شعار “ استقلال ، آزادی ، جمهوری ایرانی ” از سوی کسانی است که ناخواسته می خواهند محتوای واقعی حرکت خویش را بر خود بپوشانند (به تعبیر مارکس انقلاب های قرن 18) و این محتوا، همانا بازیافتن روح دزدیده شده انقلاب 57 می باشد . این احیا شور و باور عمل گرای سیاسی در میان مردم، فرصتی تاریخی را برای فعالین گسترده ی دموکراسی خواه و آزادی طلب ایران قرار داده است. فرصتی که با درک آن می توان برای گام های بعدی جنبش بزرگ مردم ایران طراحی حرکت صورت داد.

رویکرد فعالان مستقل سیاسی در گام های پیش روی اگرچه این روزها نیروهای اصلاح طلب جمهوری اسلامی نیز به استقلال از کل ساختار نزدیک می شوند، اما با توجه به وابستگی های عمیقی که در ذهن و زبان ایشان نسبت به اساس جمهوری اسلامی وجود دارد، مسئولیت فعالین مستقل دوچندان می شود؛

- فعالین مستقل سیاسی ، ضمن احترام و تائید هر ائتلاف معطوف به تغییری که رهبران اصلاح طلب ترتیب دهند، نباید در آن حرکت و ائتلاف مستحیل شوند، بل که باید از امکانات خاصی که استقلال کامل ایشان در اختیار می گذارد، بهره گیرند.

- پر واضح است، شکل سرکوب حاکمیت بگونه ای که این روزها بر نیروها و فعالین اصلاح طلب متوجه شده است، این طیف خوشبین و امیدوار به اصلاح پذیری ساخت سیاسی قائم به “ولایت فقیه” را آرام آرام به سمت تحول خواهی پیش می برد. در این میان، فضای سیاسی به طور ناخواسته این طیف را رادیکال تر می نماید و این خود فرصت مغتنمی است که با تیزهوشی و فرصت سنجی کنشگران دموکرات و برابری خواه می تواند توفیقات جنبش را گسترده تر، عمیق تر و کم هزینه تر نماید، بر این اساس که همراهی نیروهای هم چنان اصلاح طلب و به تعبیری تحول خواهان اسلامی را در طول بیشتری از مسیر حرکت جنبش مردمی فراهم می آورد.(این تحلیل البته بر نگاه فرصت طلبانه و ابزاری به این نیروهای سیاسی مورد اشاره استوار نیست. چه ما به رغم بسیاری از فعالین سیاسی که به زعم خود کنش موجود به صورت برق آسایی به سرانجام رسیده و آنک فرصت تسویه حساب، حتا با همین نیروهای اصلاح طلب را تدارک می بینند، معتقدیم که رهبران اصلاح طلب؛ حتا اگر به تعبیر پاره ای به اقتضای جنگ قدرت عمل کرده

باشند، در همراهی مردم نقشی تاریخی ایفا نموده اند که تا هر جایی از طول مسیر همراهی شان را ادامه دهند، سزاوار ستایش و قدرشناسی اند.)

- ایجاد ارتباط قویتر با فعالان جامعه مدنی و پیوند زدن میان خواسته های خاص این گروه ها با حرکت کلی جنبش و تبیین تاثیر پذیری و نفع متقابل این جریانات بر یکدیگر برای افراد درگیر در این محیط ها.

- تاثیر گذاری و آگاهی رسانی در محیط های آکادمیک و روشنفکری، از جمله مواردی است که باید به شدت مورد توجه قرار گیرد، چه در صورتی که تحولات در سطح شهرها متوقف شود، دانشگاه (که جمیع شواهد بر سیاسی شدن مجدد و عمیق آن دلالت دارد) به عنوان میزان الحراره جامعه بیش ترین نقش را در حفظ پتانسیل تحول خواهی دارا می باشد. بنابراین پیوند خوردن نیروها و جریان های مختلف دانشجویی در شرایط کنونی، جهت وحدت عمل و مبارزه در پی آغاز سال تحصیلی جدید از اهمیت بالایی برخوردار است. جنبش دانشجویی می تواند در راستای ایفای نقش و رسالت تاریخی اش دگرذیسی خود را به سمت کنشگری محوری، تا بازگشایی دانشگاه ها کامل نموده و آماده ی مبارزه ای تمام عیار و آگاهانه باشد.

- فعالین ضد جنگ و مبارزین مدنی صلح طلب داخل و خارج از کشور نیز در شرایط کنونی که رژیم بی میل نیست با برافروختن جنگی ولو کم دامنه و چند روزه، از سویی توجه ملی را به سمت دیگری منحرف کرده، از دیگر سوی بهانه ی سرکوبی گسترده تر و خونبارتر را فراهم کند، وظیفه ی خطیر و مهمی دارند. متوجه کردن اجماع جهانی بعد از انتخابات که در همسویی با ملت شکل گرفته است به این موضوع و اعمال فشار بر دول وحشی و جنگ طلبی که بی میل نیستند از آب گل آلود کنونی ماهی خود را بگیرند، امر مهمی است که می تواند از عواقب وخیم چنان رویدادی جلوگیری نماید.

در پایان، ضمن اعلام همراهی و همگامی خود با مبارزات به حق مردم ایران، یاد جان باختگان این جنبش را گرامی داشته و همدردی خود را با آسیب دیدگان و خانواده های عزادار ابراز می نمایم.

چپ دموکرات

26 مردادماه 1388 - 17 آگوست 2009

پانوش ها

۲. - مناظره احمدی نژاد و موسوی که در آن احمدی نژاد خود را در مقابل 3 دولت گذشته می داند . او معتقد است که نظام در این سه دوره از ارزش های خود فاصله گرفته است (گفتنی است برخی از این سال های مورد اشاره احمدی نژاد معاصر آیت الله خمینی است) - او می گوید هر 3 کاندیدا یکی هستند و از حمایت هاشمی رفسنجانی برخوردار و به وسیله وی هدایت می شوند، او (احمدی نژاد) هاشمی - ریاست خبرگان و مصلحت نظام ، رییس جمهور و رییس مجلس سابق - را متهم به فساد می کند و از افرادی مثل ناطق نوری (مشاور و رییس بازرسی نهاد رهبری) به عنوان مفسدان اقتصادی حامی موسوی نام می برد و در نهایت مدعی می شود که هاشمی در نامه ای به یکی از سران کشور های حاشیه خلیج فارس گفته است که دولت احمدی نژاد 6 ماه دوام می آورد .

- نامه هاشمی به آیت الله خامنه ای که در آن ضمن کذب خواندن ادعا های احمدی نژاد به شکلی تلویحی، احمدی نژاد را با بنی صدر که در ساختار حکومتی ایران نماد خیانت و نا کارآمدی است مقایسه کرد. و در نهایت بی پاسخ گذاشتن نامه هاشمی از سوی خامنه ای علی رغم اصرار هاشمی بر موضع گیری آقای خامنه ای قبل از 22 خرداد.

- اطلاعیه آیت الله خامنه ای پیش از اعلام نتایج قطعی انتخابات / بیانیه شماره 1 موسوی:

آیت الله خامنه ای: "مشارکت بیش از هشتاد درصدی مردم در پای صندوقها و رأی بیست و چهار میلیونی به رئیس جمهور منتخب، یک جشن واقعی است ."

میر حسین موسوی: "ملت شریف ایران نتایجی که برای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اعلام شد بهت آور است و مردمی که در صف های طولانی اخذ رأی شاهد ترکیب آرا بودند و خود می دانند که به چه کسی رأی داده اند با حیرت تمام به این شعبده بازی دست اندرکاران انتخابات و صدا و سیما نگاه می کنند." این بیانیه بعد از پیام آقای خامنه ای منتشر شد.

- نماز جمعه 29 خرداد 88 / بیانیه شماره 5 میر حسن موسوی 30 خرداد 88

آیت الله خامنه ای: "من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف نظر داریم، که طبیعی هم هست... البته بین ایشان و بین آقای رئیس جمهور از همان انتخاب سال 84 تا امروز اختلاف نظر بود، الان هم هست؛ هم در زمینه های مسائل خارجی اختلاف نظر دارند، هم در زمینه های نحوه اجرای عدالت اجتماعی اختلاف نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف نظر دارند؛ و نظر آقای رئیس جمهور به نظر بنده نزدیکتر است. زور آزمائی خیابانی بعد از انتخابات کار درستی

نیست، بلکه به چالش کشیدن اصل انتخابات و اصل مردم‌سالاری است. من از همه می‌خواهم به این روش خاتمه بدهند. این روش، روش درستی نیست. اگر خاتمه ندهند، آنوقت مسئولیت تبعات آن، هرج و مرج آن، به عهده‌ی آنهاست. این تصور هم غلط است که بعضی خیال کنند با حرکات خیابانی، یک اهرم فشاری علیه نظام درست میکنند و مسئولین نظام را مجبور میکنند، وادار میکنند تا به عنوان مصلحت، زیر بار تحمیلات آنها بروند.

میر حسین موسوی: "... من به عنوان یک همراه که زیباییهای موج سبز حضور شما را دیده است هرگز به خود اجازه نخواهم داد بر اثر عمل من جان کسی در معرض خطر قرار گیرد. در عین حال بر اعتقاد راسخ خویش مبنی بر باطل بودن انتخاباتی که گذشت و استیفای حقوق مردم پای می فشارم و علیرغم توانایی های اندکی که در اختیار دارم براین باورم که انگیزه و خلاقیت شما مردم همچنان میتواند حقوق مشروع تان را در چهره های مدنی جدید مورد پیگیری قرار دهد و محقق کند. مطمئن باشید که اینجانب همواره در کنار شما خواهم ماند. آنچه این برادر شما در در یافتن این راه حلهای جدید، خصوصا به جوانان عزیز توصیه می کند این است که نگذارید دروغگویان و متقلبان پرچم دفاع از نظام اسلامی را از شما بربایند و نا اهلان و نامحرمان، میراث گرانقدر انقلاب اسلامی را که اندوخته از خون پدارن راستگویان است از شما مصادره کنند. با توکل به خداوند و امید به آینده و تکیه بر توانمندی هایتان حرکات اجتماعی خود را پس از این نیز براساس آزادیهای مصرح در قانون اساسی و اصل امتناع از خشونت پیگیری کنید. "

"... ما به دست اندرکاران توصیه می کنیم برای برقراری آرامش در خیابان ها مطابق اصل 27 قانون اساسی امکان تجمع های مسالمت آمیز را نه تنها فراهم کنند، بلکه چنین گردهم آیی های را تشویق کنند و صدا و سیما را از قید بدگویی ها و یک طرفه عمل کردن ها رها سازند. "

- تائید نتایج انتخابات به وسیله شورای نگهبان / نا مشروع خواندن ریاست جمهوری احمدی نژاد از سوی موسوی و کروبی.

بیانیه شماره 9 میر حسین موسوی : "از این پس ما دولتی خواهیم داشت که از نظر ارتباط با ملت در ناگوارترین شرایط به سر میبرد و اکثریتی از جامعه، که اینجانب نیز یکی از آنان هستم، مشروعیت سیاسی آن را نمیپذیرد. دولتی با پشتوانه های ضعیف مردمی و اخلاقی که از او انتظاری جز بیتدبیری، قانونگریزی، عدم شفافیت، تخریب ساختارهای تصمیمگیری و تدوام سیاستهای ویرانگر اقتصادی نداریم. " مهدی کروبی : " با ساز و کاری که قبل از انتخابات و توسط دولت و

شورای نگهبان و برخی نهادهای عمومی انجام شده و نیز نحوه اجرای انتخابات و دخالت های دولت و نمایش شکایت پذیری و بازشماری آرای شورای نگهبان و وقایع بعد از آن را عاملی در جهت باطل بودن انتخابات می دانم و بر همین اساس دولت برآمده از آن را دارای مشروعیت و مقبولیت نمی دانم و در هیچ برنامه ای از جمله تنفیذ و تحلیف آن شرکت نخواهم کرد. ”

- نماز جمعه هاشمی / پاسخ آقای خامنه ای به هاشمی در مراسم تنفیذ هاشمی: ”اواخر دوران تبلیغات ما دچار تردید شدیم یعنی یک عده افرادی پیدا شدند تردید کردند و بذر تردید حالا به هر دلیل یا تبلیغات نادرست یا عمل نادرست صدا و سیما و یا چیزهای دیگر باعث شد بذر تردید در ذهن مردم پیش بیاید. ما تردید را بدترین مصیبت می دانیم .

این تردید مثل خوره افتاد به جان ملت ما البته دو جریان هستند یک جریان که تردید ندارند و قاطع هم ایستاده اند و دارند کار خودشان را می کنند و یک عده هستند که آنها هم کم نیستند و بخش زیادی از مردم فهیم کشور ما عالم کشور ما هستند و می گویند که ما تردید داریم و برای رفع تردید اینها باید کار کنی

.مساله مهم ما اینست که آن اعتمادی که مردم را با آن وسعت وارد میدان کرد و امروز یک مقدار مخدوش شده ما این اعتماد را برگردانیم و این هدف مقدس ما باید باشد و این اعتماد باید برگردد “

خامنه ای : ” این کسانی که دم از بی اعتمادی مردم میزنند - اگر این سخن از روی غرض نباشد، از روی غفلت است - کدام اعتماد از این بالاتر که مردم می آیند در عرصه ای انتخابات وارد میشوند، به نظامشان، به دولتشان اعتماد میکنند، رأی خود را به آنها میسپارند و منتظر میمانند که نتیجه ای این رأی گیری را از آنها بشنوند؟ “

- مراسم تنفیذ / غیبت هاشمی، خاتمی، ناطق نوری، موسوی، کروبی، جوادی آملی، امینی، ... و حتا حسن خمینی در این مراسم.

- مراسم تحلیف / غیبت همان جمع غایب در تنفیذ به علاوه جمعی از اعضای فراکسیون اقلیت در مراسم تحلیف.

- پافشاری موسوی ، کروبی ، خاتمی و احزاب سرشناس اصلاح طلب بر نامشروع بودن دولت احمدی نژاد.

- برای نخستین بار در تاریخ 30 ساله جمهوری اسلامی رکن رکین و عمود خیمه نظام (به تعبیر هاشمی پس از ماجرای 18 تیر ماه) یعنی ولایت فقیه به این صورت هاله قدسی خویش را از دست داد و نه یک باره و دوباره بلکه چند باره فصل الخطاب بودن این جایگاه و شخص آیت الله خامنه ای زیر سوال رفت تا وی حتا خود را در حد حامی یک

جناح خاص - حتی یک شخص خاص - تنزل داده باشد .
- عدم تائید دولت جدید از سوی اکثریت قاطع مراجع تقلید و انتقادات آنان از روند های پس از 22 خرداد 88. اهمیت این مساله را در پایگاه و جایگاه مرجعیت در ایدئولوژی حکومت باید جستجو کرد، نقشی که حکومت سالیان سال برای توجیه رفتار خود از مرجعیت انتظار داشته است.

- دادگاه های برگزار شده برای سران اصلاح طلب متهم کردن آنان به تلاش در جهت انقلاب مخملی و در مقابل نمایی خواندن دادگاه از سوی اصلاح طلبان و متهم کردن نیرو های امنیتی به بد رفتاری با زندانیان همه و همه نشانه هایی از ایجاد تضادی واقعی در ساختار حکومتی ایران می باشد، که به تائید پیش بینی اولیه در مورد انتخابات به مثابه راهی برای عمیق تر و عریان تر کردن این شکاف می پردازد.

کردستان

از نخستین قربانیان جنایت علیه بشریت
توسط جمهوری اسلامی

به مناسبت سیامین سالروز فرمان حمله خمینی

مردم کردستان برای دستیابی به خواسته های دمکراتیک خویش طی دهه های طولانی، مبارزات غرور انگیزی داشته و از مراحل دشواری گذشته اند. سرکوب و ستم شاهنشاهی و جنایات و بیداد سی ساله جمهوری اسلامی، پاسخی بوده است که این حکومت ها به خواسته های عادلانه مردم کردستان داده اند.

پیش از انقلاب، خمینی در فرانسه با وعده های چون: حق خودمختاری کردستان و آزادی های سیاسی نیرو های غیر مذهبی، کوشید راه دستیابی به قدرت را هموار نماید، اما با پیروزی انقلاب نه تنها این وعده ها فراموش شد بلکه سردمداران اصلی حکومت از همان روز های نخست، راه سرکوب پیشه کردند و جدالی دامنشانه را با هر آنچه که نشانی از آزادی و دگراندیشی داشت، برگزیدند.
مردم کردستان که همگام و دوشادوش مردم ایران در انقلاب ضد سلطنتی،

فعالانه شرکت نموده بودند، با بهره بردن از فضای ایجاد شده پس از سقوط شاه، به دلیل تجارب تاریخی و داشتن سابقه تشکلیابی، خود را به اشکال گوناگون سازمان می‌دادند. احزاب و سازمان‌های سیاسی با گرایش‌های فکری ناهمگون، به رغم برخی کاستی‌ها، کوشیدند با پیریزی مناسباتی دمکراتیک، در اداره شهرها، روستاها و محلات نقش ایفا کنند. در نتیجه این تلاش‌ها، تشکلهای متعددی از نهادهای صنفی، شوراهای کارگری و دهقانی گرفته، تا انجمن‌های دمکراتیک گسترده‌ای شکل گرفتند.

روندی که در کردستان پیش می‌رفت، در تضاد آشکار با آن مسیری بود که سران تازه به قدرت رسیده می‌خواستند و در پیش می‌گرفتند. در "بهار آزادی"، سنندج اما، "نوروز" خونینی داشت. پس از اعتراضات مردم در مقابل تحریکات جریان‌ات وابسته به حکومت مرکزی، تمامی یک شهر "ضدانقلاب" خوانده شد. نیروهای نظامی و ارتش، که طبق قاعده، دفاع از "مرزها" را به عهده دارند، موظف به سرکوب مردم شدند. ارتش در انجام این وظیفه از هیچ جنایتی فروگذار نکرد و شهر سنندج و ساکنان آنرا با بمباران هوایی و پرتاب توپ و خمپاره هدف قرارداد. بدینسان حاکمیت نوپا، از همان آغاز، سرکوب هرگونه صدای مخالف و نگاهی متفاوت با خود را، در دستور گذاشت

آگاهی سیاسی و نگاه مردم کردستان به تحولات بعد از انقلاب، زنگ خطری برای سیاه‌اندیشان حاکم به شمار می‌رفت. در کنار و همراه با صدای آزادیخواهان در سراسر ایران، جنبش حقوق‌طلبانه مردم کردستان، جایگاهی ویژه یافته و در برابر حکومت جدید، به حق به سنگری برای دفاع از آرمانهای تاریخی مردم ایران یعنی آزادی و چند صدائی، تبدیل شد. سران حکومت هم به درستی این دو را در ارتباط با هم می‌دیدند از اینرو، یورش به دانشگاهها و حمله به مطبوعات و دفاتر سازمانهای مترقی و دستگیری و محاکمه فعالین شناخته شده سیاسی در تهران و سایر مناطق را با حمله به کردستان پیوند زدند.

نیروهای مدافع آزادی که از جدائی دین از دولت، تشکیل شوراهای مردمی در شهر و روستا و اداره دمکراتیک جامعه و بویژه از برابر حقوقی ملی دفاع می‌کردند، از طرف مردم کردستان، به شکل بارز و چشمگیری مورد توجه قرار گرفته، حمایت شدند. رای "نه" به فرمانده جمهوری اسلامی در 12 فروردین 1358، گواه آن است. عموم مردم کردستان به همراه نیروهای ترقیخواه، به راهی چشم دوخته بودند که در تقابل با اهداف حکومتگران بود. رژیم در پی چاره‌ای می‌گشت تا فرصت کافی برای سازماندهی ارگانهای سرکوب به دست آورد. سفر نمایندگان حکومتی به کردستان از سوئی در خدمت دستیابی به این فرصت بود و از سوی دیگر، به آشکار نمودن این واقعیت کمک نمود که

مردم کردستان سر تسلیم در مقابل نظم جدید فرود نخواهند آورد. خمینی و اطرافیان او با آگاهی از قرار دشتن اهداف این جنبش در تقابل آشکار با نقشه آنها برای جامعه ایران، یک راه را برگزیدند. حمله به کردستان برای از بین بردن هرگونه حرکت آزادیخواهانه و سرکوب هر فریاد حق طلبانه. آنها نابود کردن هر صدائی را در دستور گذاشتند که به جای "وحدت کلمه"، تنوع را طلب میکرد و به جای حکومت آسمانی، خواهان اداره سرنوشت خویش به دست خود می شد. دفاع از آزادی و اهداف و ارزشهای اساسی را با توصیه واهی "الآن وقت این حرفها نیست"، رها ساخت و برسینه سوداگران سیاسی که به بهانه "مبارزه ضد امپریالیستی"، پایداری و نفی دمکراسی را نظاره گر شدند، دست رد زد.

درچنین وضعیتی بود که خمینی، در 28 مرداد ماه سال 1358، با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم و وارد آوردن اتهامات بی پایه به نیروهای سیاسی در کردستان، که گویا خانواده نظامیان را به گروگان گرفته اند، و با تهیج پاسداران و نیروهای تازه سازمان یافته، فرمان حمله به کردستان را صادر کرد. این فرمان یکی از سندهای مهمی است که نشان میدهد چگونه تحت بهانه های واهی، مردم یک منطقه، دشمن و بیگانه تلقی شده و با خشونت و بی رحمی، سرکوب می شود.

تجاوز وحشیانه و مغول واربه شهرها و روستاهای کردستان، بمباران مناطق مسکونی، به آتش کشیدن مزارع، کشتار جمعی، اعدام گروه گروه از فرزندان این خاک و بوم در پاوه و سپس در دیگر شهرها، یکی از "دستاوردهای" انقلاب اسلامی بود که توسط آمر اصلی آن یعنی خمینی و سایر سران جمهوری اسلامی حکم آن صادر و به دست افرادی چون "چمران"، "ابوشریف" و "خلخالی"، عملی شد.

اگر هم از وسعت بمباران و ویرانی شهرها و روستاهای کردستان و تلفات بیشمار جانی آن بگذریم، همان محاکمات خلخالی که پشت درهای بسته و ظرف مدت کمتر از چند دقیقه صورت می گرفت، به تنهایی نشان دهنده ماهیت ضد مردمی و ضد دمکراتیک رژیم است.

صحنه اعدام دستجمعی در فرودگاه سنندج در شهریورماه سال 1358، بویژه شلیک به "احسن ناهید" که با جراحات بسیار، از بیمارستان بر سر برانکارد منتقل شده بود و در حالت درازکش و درکنار برادرش تیرباران میشد، به تنهایی زبان گویای اقداماتی است که نامی جز جنایت علیه بشریت بر آن نمیتوان گذاشت.

این اعمال جنایتکارانه هرگز متوقف نشد. اعدامها و کشتار جمعی در سال بعد توسط خلخالی در شهرهای کردستان، قتل عام و نسل کشی روستاهای "قارنا" و "قهلاتان"، اعدام 59 تن از جوانان مهاباد تنها طرف یک شب، کوچ دادن اجباری مردم روستاهای مرزی، تبعید جمعی

خانواده‌های فعالین سیاسی و مصادره اموال آنها، ترور رهبران و کوشندگان سیاسی کرد، ایجاد جو رعب و وحشت و خفقان شدید به وسعت مناطق کردنشین و بسیار نمونه‌های دیگر، شواهد انکارناپذیری است که می‌توان آنرا در چارچوب جنایت علیه بشر توسط جمهوری اسلامی قرار داد.

سی سال پس از سالگرد فرمان خمینی به کردستان، جامعه ایران امروزه درشرایطی حساس قرار گرفته است. خشم فروخته مردم طی این سالها، در رویدادهای اخیر، رژیم جمهوری اسلامی را نشانه گرفته است. مبارزه و مقاومت دلیرانه مردم علیه نظام حاکم، وارد مرحله نوینی شده است که نوید تغییر و تحول را با خود دارد. به مانند همیشه، پاسخ جمهوری اسلامی به مردم، سرکوبهای شدید و رفتارهای فجیع و غیرانسانی است. اما برخلاف سابق، ماهیت واقعی استبداد مذهبی درابعادی کم سابقه برای همگان نه تنها آشکار گشته بلکه بنا به شرایط جدید و برزمینه مساعدکنونی، محکومیت جمهوری اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت، بار دگر و این بار درابعادی همه جانبه‌تر، به طور جدی درمیان تمامی فعالین حقوق بشر و به طور کلی تمامی دلباختگان به عدالت و آزادی، موضوعیت پیدا کرده است.

موفقیت در پیگرد رژیم جمهوری اسلامی برای جنایات مرتکب شده، در دادگاهی صالح، درگرو همکاری، همصدائی و همگامی تمامی نیروهائی است که در دفاع از حقوق بشر و برای آزادی مبارزه می‌کنند. شرایط کنونی، بستر مناسبی برای برداشتن گامهای بلند دراین راستاست که هم به لحاظ حقوقی و هم بویژه به لحاظ سیاسی امکان آن فراهم شده است. دراین راه اما هر گونه تلاش برای محدود کردن جنایات رژیم جمهوری اسلامی به دوره کنونی و یا دوره‌های محدودی در طول حیات آن، با هر دلیل و به هر بهانه‌ای انجام شود، خواسته یا ناخواسته، مانعی خواهد شد در راه به محاکمه کشاندن سران جمهوری اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت.

فاجعه‌ای که طی دو ماه گذشته برسر مردم ما آمده است، به تنهائی مدعای جنایت علیه بشریت توسط جمهوری اسلامی است. اما فرمان حمله خمینی به کردستان و عواقب آن، تعرضات و سرکوب در ترکمن صحرا و خوزستان، اعدامها و سرکوبهای گسترده سالهای اول دهه شصت، قتل عام سراسری در زندانها در سال شصت و هفت، ترور دگراندیشان و قتل‌های زنجیره‌ای، همه و همه حاکی از این واقعیت است که جنایت علیه بشریت توسط جمهوری اسلامی، قدمتی به اندازه طول عمر آن دارد. نمی‌توان آزادیخواه بود و یا از حقوق بشر سخن گفت اما این واقعیات را نپذیرفت.

مردم کردستان علی‌رغم تمامی خسرانی که تا کنون متحمل شده‌اند اما همچنان و با درس‌گیری از تجارب گذشته، در انتظار فرصتهای مناسب برای به نمایش گذاشتن اراده خود در راه ساختن آینده‌ای بهتر هستند. بی‌گمان، خیزش اعتراضی اخیر مردم ایران و ارداه آنان برای رهائی از چنگال استبداد، راه پیوند مبارزاتی میان تمامی آحاد جامعه، برای برپائی ایرانی آزاد، آباد و دمکراتیک، را بیش از هر زمان دیگر هموار نموده‌است.

* مطالعه تمامی مطالب ضمیمه ، روزشمار کاملی از رخدادهای آنزمان، که توسط آقای منصور بلوری (برگرفته از سایت بروسکه) نگاشته و تنظیم شده‌است، به همه خوانندگان عزیز توصیه می‌شود.
(فایل‌های همراه)

[Mordad28.1](#)

[Mordad28.2](#)

[Mordad28.3](#)

[Mordad28.4](#)

[Mordad28.5](#)

[Mordad28.6](#)